

بسم الله الرحمن الرحيم

وانا اشهد بهامع الشاهدين وارث الجود

على الجاهدين واعدها ليوم الدين وان

الرسول كما ارسلت وان القرآن

كما انزلت وان القول كما قلت

وان الساعة آتية لا ريب فيها وان

الله تعالى يبعث من في القبور عليها احيى

وعليها اموت وعليها ابعث بفضلك

وجودك وكرمك يا اكرم الاكرمين

رواه الترمذي

متح

Süleyman U. Kültür Enesi

Kütüphane Hacı Hacı P.

Y.

Eski sayı 836



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على خير خلقه وكرم انبيائه  
واعز اصفيائه محمد المصطفى وعلى اله واصحابه واتباعه واخزائه  
**اما بعد** قال الامام العالم الفاضل الكامل المجتهد امام المفسرين  
عمر البیضاوی رحمه الله علیه که چون باری جل و علا توفیق داد  
تا در هر فنی از علوم دینی عجالت الوقت را در ربیعان شباب  
کتابی بجزیر پیوست خواستم که در علم تاریخ که معظم کتاب  
ربانی و صحف اسمانی بذکر آن مشحونست و فوائد دینی و دنیا

2 در مطاوی آن مضمون تجارب احوال گذشتگان در باب تدبیر و  
مرشدی مشفق تر و بهر خودت و وقایع ایشان راه روان را  
مذکری صادق مختصری سازم مشتمل بذکر مشاهیر انبیا و  
اکابر علما و سرطین عظام و ملوک کرام و شطری از احوال ایشان  
بر وجه ایجاز بیان کنیم این کتاب را از تاریخ معین فراهم آوردم  
و نام این نظام التواریخ کردم چه در آن سلسله حکام ملوک  
ایران زمین که طول آن از فراتست تا بحیثی بلکه از دیار عرب  
تا حدود و بخند من زمان آدم علیه السلام الی یومنا هذا و هو  
الحادی والعشرون من محرم سنه اربع و سبعین و ستمائة  
هزیه بر سبیل اتصال اوزدم و انرا بچهار قسم نهادم و بزبان  
یادسی ساختم تا فوائد عامتر باشد و الله تعالی هو الموفق  
والهادی و هذا فهرست الکتاب **قسم اول** در بیان احوال  
انبیا و اوصیا و حکامی که از ابتداء و زاده تا آخر ایام نوع  
علیهما السلام بوده اند عدد ایشان ده تن و مدت ایشان  
دو هزار و پانصد سال **قسم دوم** در تعداد ملوک فرس



وشرح احوال ایشان عدد ایشان تا ضحاک علوان و فراسیاب  
تورانه و اسکندر یونان و اسطی رومی هفتاد و سه تن  
و مدت ملک ایشان چهار هزار و صد و هشتاد و یک سال  
و چند ماه است **قسم سیم** در شرح حال خلفا و ائمه اسلم  
رضی الله عنهم عدد ایشان پنجاه و پنجست و مدت خلافت  
ایشان هشتصد و پنجاه سال **قسم چهارم** اندر اخبار  
سرچین عظام و ملوک کرام که در ایام خلفای نبی العباس  
باستقلال و استبداد در ممالک ایران یاد شده اند  
و ایشان هشت طائفه اند و عدد ایشان هفتاد و هشت  
و مدت ملک ایشان از وقت یعقوب لیث الی یومنا هذا  
چهارصد و بیست سال **قسم اول** در بیان شرح و احوال  
انار ابنیا و اوصیا بموجب تفصیل آدم علیه السلام سینت  
ابن آدم انوش بن سینت قینان بن انوش مهرازل بن  
قینان زرد این مهرازل اخنوخ بن یزد و هوادر علیه  
السلام متوشلح این ادریس ملک بن متوشلح نوع بن ملک

اول

**اول آدم علیه السلام** علماء تورانخ آورده اند که آدم و حوا علیهما  
السلام چون از عالم علوی به عالم سفلی نقل کردند و از بهشت  
باقی باین جهان فانی پیوستند بر زمین هند فرود آمدند  
و آنجا مقام ساختند و نهصد و چند سال بزیستند  
و جواهر نوب که آبستن شدی پسری و دختری آوردی  
و ماده هر بطنی به تربطن دیگر دادی پس حوا خواسته که  
توأم قابیل در ربقه نکاح هابیل آورد و قابیل با و میل  
داشت و مانع گشت و بمعادات هابیل برخاست و او را  
هراک کرد و سنت قتل در بنی آدم بنهاد و آدم علیه السلام  
بداغ فراق سوخته شد و متحیر و متبدر در جهان میگردید  
و بزبان سریانی شعری میخواند که ترجمه آن اینست **شعر**  
تغیرت البدر و من علیها و وجه الارض معبر قبیح تغیر  
کل ذی لون و طعم و قل بشاشة الوجه الملیح فوالاسفا  
علی هابیل انه قتل قد رضعت الضرع و جاورنا عذو  
لیس یعفی یعنی لا یعوف فنسبح تا باری تعالی سینت را



بوی داد و بدان متعلق گشت و چون سال وی از نهصد در  
 گذشت بجوار حق میوست و حواله بعد از وی سال دیگر بزیست  
 و هر دو را در زمین هند دفن کردند و گویند بکوه قیس  
 و طائفه گویند نوع عکبه لستم بوقت طوفان اجزاء ایشان را  
 با خود برداشت و بعد از ذوال آب بر زمین بیت المقدس دفن  
 کرد و قصه آفرینش وی و سجود ملائکه و وسوسه ابلیس  
 و اخراج ایشان از بهشت مشهور است و در قرآن مجید مذکور  
 و از شرح مستغنی **شیت** بن آدم علیهما السلام چون اجلش  
 در رسید و خطاب رحیمی بکوش هوش بنید شیت را  
 وصی کرد و همکار از امتابعت و مطاوعت او فرموده و باری  
 تعالی او را خلعت رسالت داد و تاج نبوت بر تبارک میخوش  
 نهاد و مدت چهل دو سال عالم را بانوار شریع و آثار عدل  
 منور و مزین گردانید و سالش به نهصد و دوازده رسید  
 و عمرش با فرامد در جوار ابونیش دفن کردند **نوش** بن شیت  
 چون آثار عجز و ضعف و انکسار خود بدید انوش را وصی

کردانید

گردانید و ریاست او را در آدم بوی داد و زمام امور ریاست  
 در قبضه تصرف وی نهاد و بر رعایت رعیت و صیانت فرمود  
 پس قریب ششصد سال بر آن قیام نمود و عمرش سپری گشت  
**قیان** ابن انوش بر پس بن قینان حکم و صیت بر جای  
 پدر بنشست و بر اسم پیشوایی و سرداری قیام نمود  
 و هیچ قدر از متابعت و اقتفاء ابا و بزرگوار تجاوز  
 و انحراف نکرد و قریب نود و پنج سال در آن بسر برد  
 و در وقت وفات پسر بزرگتر را عقد وصایت و عهد  
 ولایت استوار کرد و در گذشت **مهلوس** بن قینان در  
 زمان او بنی آدم بسیار شدند و از ابنوهی در رحمت  
 بودند مهلوس ایشان را در اقطار زمین متفرق گردانید  
 و خود با اولاد شیت عکبه لستم بر زمین بابل آمد و شهر  
 سوس بساخت و بابل نیز گویند که وی کرده است  
 و پیش از وی شهری نساخته بودند و ما وای بنی آدم در  
 مغارها و بیشها بودند و نهصد و بیست و شش سال بزیست

ایندای وضع  
 آسایش بنی آدم  
 و اندای شهرهای جهان



و یزد را وصی کرد **یزد** بن مهرازل بعد از پدر بخزفت وی  
 قیام نمود و او را فرزند بسیار بود و از ایشان یکی اخنوخ  
 بود و مدت عمر او نهصد و شصت و دو سال بود **انوخ** بن  
 یزد چنین گویند که در ایام یزد بنها ساختند و عبادت  
 ایشان مشغول شدند پس باری تعالی با خنوخ که ویرا  
 ادبش گویند و می فرستاد تا مردم را دعوت کند و از  
 بت پرستی باز دارد و چنین گویند سنت جهاد و سبی  
 وی نهاد با اولاد قایل مقاتله کرد و زنان و کودکان  
 ایشان برده کرد و استنباط خیاطت او کرده است و چون  
 سیصد و شصت و پنج سال از عمر او بگذشت باری تعالی  
 او را باسمان برد و اکنون آنجا است **متوشلح** ابن اخنوخ  
 او را فرزند بسیار شد چنانکه از عدد در گذشت و چون  
 عمر او به نهصد رسید او را پسری آمد و نام او ملک کرد  
 و بعد از آن دو بیت و نو و سال دیگر بزیست **ملک** بن متوشلح  
 مرد موحد بود و بسیاری بواسطه ارشاد او از بت پرستی

ابتدای سنت غز و جهاد و سبی  
 و صنعت خیاطت

بترآ

بترآ کردند **نوح علیه السلام** ابن ملک ابن عتبان رضی الله عنهما  
 چنین گویند که چون عمر نوح به چهارصد و هشتاد رسید  
 او را وحی آمد و مدت صد و بیست سال صد خلق کرد  
 و درین مدت هشتاد تن بدو ایمان آوردند پس باری تعالی  
 طوفان فرستاد و او و این هشتاد تن در کشتی نشستند  
 و خضر من یافتند و او بعد از طوفان سیصد سال دیگر بزیست  
 و از آن هشتاد تن سه تن پسر نوح بودند **سام** و **حام** و **یافث**  
 و باقی از اولاد شیت علیه السلام و او را پسری بود یا نام  
 و کافر بود و در طوفان هلاک شد و چنین گویند که این جمیع  
 بانوح بود ایشان نیز بعد از طوفان وفات یافتند و نوح  
 با این سه پسر بجاند و انتساب بنی آدم بعد از طوفان باین  
 سه تن است و الله اعلم **قسم دوم در ذکر ملوک فرس و شاهی**  
**انبیاء علیهم السلام و اکابر علماء که در ایام ایشان بودند اتفاقاً که**  
 جمهور ملوک فرس چهار طبقه اند همه از یک اصل و عدد  
 ایشان تاضحاک علوان و افراسیاب توران هفتاد و یک اند



و مدت ملک ایشان تار و زکار اسکندر و اسطوخودوس  
 چهار هزار و صد و هشتاد و یک سال و چند ماه بود  
 تفصیل **طبقه اول** پیردادیان باضخاک و افراسیاب  
 بازده تن و مدت ملک ایشان دو هزار و پانصد و هشت  
 سال بوده طبقه دوم **کیانیان** عدد ایشان نه تن مدت  
 ملک ایشان هفتصد و هشت سال **طبقه سیوم** اسعابیان  
 عدد ایشان بیست تن مدت ملک ایشان چهارصد و بیست  
 و سه سال **طبقه چهارم** ساسانیان عدد ایشان سی و یک  
 مدت ملک ایشان چهارصد و بیست و نه سال اکنون طبقه  
 اول پیردادیان و ضحاک و افراسیاب بدین موجب اند  
**کیومرث** هوشنگ طهماسب جمشید ضحاک فرزندان  
 منوچهر بهرامیان افراسیاب زاب بن طهماسب کرشاسف  
 کیومرث پادشاه اول است باتفاق از باب تواریخ اول کسی  
 پادشایی کرد و آیین پادشاهی بجهان آورد کیومرث بود  
 مغان گویند و آدمست و دیگر مورخان ایشان را بدین باور

ندارند

ندارند بل که امام جهان ابو حامد محمد الغزالی قدر آنست  
 الغزالی در کتاب نضاح الملوك آورده است که او برادر سبت  
 علیه السلامست و جمیع دیگر گویند که از اولاد نوح است علیه السلام  
 و این ظاهر تر است از برای آنکه اتفاقست که ابرهیم خلیل علیه السلام  
 در زمان ضحاک بوده است و از آیات ضحاک تا عصر کیومرث  
 قریب هزار سالست و از دور ابرهیم علیه السلام تا زمان طوفان  
 قریب هزار و چهارصد سال و همچنین اتفاق کرده اند که موسی  
 علیه السلام در آیات منوچهر بوده است و از دور او تا زمان  
 کیومرث بقول عجم قریب دو هزار و دو بیست سال است و بقول  
 علماء بنی اسرائیل از آیات موسی علیه السلام تا وقت طوفان قریب  
 این مقدار باشد هم آنکه نسابه عجم ضحاک را به پدر نسبت  
 بناتار برند که پدر عرب بوده است و هوشنگ از بنیرکان  
 کیومرث است که اصل ملوک عجم است و نسابه عرب نسب او  
 بسه پدر بادم برگند از اولاد سام بن نوح علیه السلام که پدر  
 عرب بوده است برادر او ارغشند که پدر فرس بوده و توفیق

تمام ملوک از نوح تا اسکندر و اسطوخودوس  
 و از دور او تا زمان ضحاک  
 کیومرث هوشنگ طهماسب جمشید ضحاک فرزندان  
 منوچهر بهرامیان افراسیاب زاب بن طهماسب کرشاسف  
 کیومرث پادشاه اول است باتفاق از باب تواریخ اول کسی  
 پادشایی کرد و آیین پادشاهی بجهان آورد کیومرث بود  
 مغان گویند و آدمست و دیگر مورخان ایشان را بدین باور



میان این هردو نقل آنست که تازادم است و هوشنج  
ارغخند و کیومرث سام این نوع و قومی گفته اند که کیومرث  
حام این یافت است و این ضعیف است چه یافت پدر  
ترکت و الله اعلم فی الجملة باجماع کیومرث اول پادشاهان  
است و گویند که ابتدا بنیاد شهر کردن او نهاد یکی اصطخر  
و بیشتر اوقات اینجا مقام ساختی و دوم شهر دماوند  
و گاه گاه اینجا بودی و مدت هزار سال بزیست اما قریب  
چهل سال پادشاهی کرد و بجای حق پیوست و بنشین خوشتر  
ولی عهد کرد **هوشنگ** پادشاهی بود با علم و داد و او  
کتاب دارد در حکمت عملی و انرا جاود این خود گویند  
وسطری از آن حسن بن سهل وزیر مأمون یافته است  
و باز بان عربی آورده و شیخ ابوعلی مشکویه در کتاب ادب  
العرب و الفرس تضمین کرده و مطالعه آن دلیل ظاهر است  
بر حصافه نفس و کمال فضل او و عجم دعوا کنند که بنابر  
بوده است و از غایت عدلش پیشداد گویند و مدت

چهل سال پادشاهی کرد و تابع بر سر نهاد و از سنک آهن برین  
آورد و از آن آهنها ساخت و در عمارت اصطخر که دار  
الملک بود بیفزود و دو شهر بنا کرد **سوس** و **بابل** و بعضی  
گویند بابل ضحاک ساخته است و در بعضی از تواریخ آورده که  
او طریق تجرد سیردی و همواره در کوهها بعبادت مشغول  
بودی جمعی از دیوان در حالت سجود سنک بر سر وی زدند  
و او راه برگشت کردند پس کیومرث مدتها تضرع میکرد و غمی  
شکستید تا شبی در خواب از حال او آگاهی یافت و روز دیگر  
افکنان جمع کرد و از ایشان کینه بازخواست و جمله راه برگشت  
کرد و در مقام ایشان شهری بنا کرد و آن شهر بنحست **طهمورث**  
حیون **هوشنگ** در گذشت بنشین وی **طهمورث** که ولی عهد او  
بود بر جای او بنیشت و بر عایت خدای تعالی و حمایت ولایت  
قیام نمود و طریق عدل و نصفت پیش گرفت و مدت سی سال  
پادشاهی کرد و شهر نیشابور از فارس و کمره و زر و بنا کرد  
و اندر زمان وی قحطی شد گشت و منعمان را فرمود تا بطعام

ابتدای ظهور معدن آهن

بنای شهر بلخ

بنای شهر نیشابور



فرمود تا بطعام شبانگاه بسازند و خوردن بامداد  
 بدویشان دهند و سنت روزه بنهاد و چنین گویند که  
 و بای عظیم ظاهر گشت هرگز عزیزی وفات میکرد صورتی  
 میساخت و بدعت بت برستی از آن برخاست **جستید**  
 طاهورت را فرزند بنود و جمسید برادر وی بود و بر وایتی برادر  
 زاده و بغایت با جمال و کمال و فرو به بود و در علم و عقل مشارالیه  
 عظمای فرس بر وی جمع شدند و او را ملک گردانیدند و کمر طاعت  
 بر میان بستند پس او بتدبیر امور و ترتیب اوقات و آلات حرب  
 و استنباط صنایع مستعمل شد و شهر صحرای از آنک بود بزرگتر  
 گردانید چنانکه طول آن از حد خفرت بود تا آخر را بجز بقدر  
 دوازده فرسنگ در عرض ده فرسنگ و بنای عظیم در آن  
 بساخت و امروز ظل و ستونهای آن مانده و آنرا چهل مناره  
 خوانند و کس در جهان مثل آن عمارت نشان نداده است  
 و چون این عمارت تمام گشت جمله ملوک و اکابر اطراف بخوانند  
 و در آن ساعت که اقیاب بنقطه اعتدال رسید در آن

ابتدای وضع سنت صوم

ظهور و بای عظیم و ابتدای  
 بدعت بت برستی

خانه بر تخت نشست و همکنار بعدل و شفقت وعده داد  
 و آن روز دافور و زنام کردند و مدت یادشیک وی بقرب  
 هفصد سال رسید و بطرف نعمت گرفت و سودای عاقبت و بخت  
 در وی غلبه کرد و جهانیا را بعبادت خویش دعوت کرد و بتان  
 بر صورت خویش بساخت و با قایلیم فرستاد و تا انرا می پرستند  
 پس باری تعالی شداد عاد را غلبه داد تا برادر خویش ضحاک  
 علوان را فرستاد تا جمسید را قمع کرد و یاره یاره گردانید  
**حکایت** عاد بیان بدانکه ارم برادر از فخذ را هفت پسر بود  
 عاد و عمود و طم و حدیس و حاسم و و یار عاد به یمن شد  
 و عمود میان حجاز و شام مقام ساخت و طم بعمان و بحرین  
 فرود آمد و حدیس بزمین عیامه و صحار باراضی طی و حاسم  
 بمیان حرم و سفران و و بار بزمینی که بوی باز خوانند و اولاد  
 عاد بسیار شدند و مستولی گشتند و مهتر ایشان عمرو ابن  
 عاد بود چون در گذشت از پسران وی شداد و شدیر پادشاه  
 گشتند و بر جهانیا غلبه کردند و ضحاک را بزمین بابل و فارس

ابتدای وضع روز نوروز



فرستادند و جمشید را قهر کند و آن جایگاه فرو گرفت و آغاز  
چور و ظلم کرد پس باری تعالی هود علیه السلام بن خالد بن خلود  
بن عیصر بن عمرو را پیغامبر فرستاد و عادیان را دعوت کرد  
و شد آدبوی التفات نکرد تا بوی آسمانی بوی رسید و بار  
دیگر معاندان برج القیم هرگز شدند **فرید** این شد آدب  
پادشاه بنشست و به هود علیه السلام برگردید و با وی در خضروت  
می بود و آنجا که در گذشتند **فرید** بن کیقباد از اسباط  
جمشید است و پدران او از ضحاک کرخیته بودند و در میان شبانان  
می بودند چنین گویند که قرب هزار سال ضحاک پادشاه  
ایران زمین بود و همواره ظلم و جور میکرد و نیز در افراس  
دو سعه بشکل دو مار دوشهای او بر آمد و وجع آن جز بجز  
سر آدمی ساکن نمی شد و از برای طردی آن خلق بسیار بقتل  
آوردند کاوه آهنکار از اصفهان بجهت آنکه دو نیروی کشته  
بودند خروج کرد و پیوست آهنکار بر سر چوب کرد و ضحاک را  
دشنام داد و خلق بسیار بوی جمع شدند و روی بضحاک

نهادند

نهادند و ضحاک از ایشان بگریخت پس ایشان فریدون را طلب  
کردند و به پادشاه بنشانند و ضحاک را بگریزند و بقتل  
آوردند و آن چوب و پیوست و افعال داشتند و در آتش  
کاوه بایز لقب کردند و مرصع گردانیدند و فریدون اهنکار دیان  
کرد و ایشان را متفرق گردانید و بر مملکت ایشان مستولی گشت  
و عزم دیگر مواضع کرد و بیشتر معمره عالم بکشد و تمامت  
رعیت در ظل داشت و معدلت خویش بداشت و مجد ممالک  
بر پسران سه گانه قسمت کرد روم و مغرب **بسلم** داد و ترکستان  
و چین **بتور** و فارس و عراق و خراسان و قزستان **بایرج**  
داد بسبب آنکه او را دوستر میداشت پس ایشان هر دو  
متفق شدند و ایرج را بکشتند بعد از مدتی منوچهر که  
از نژاد ایرج بود برفت و خون پدر از ایشان باز خواست پس  
عمر فریدون سیری شد و مدت مملکتی پادشاه سال بود  
**منوچهر بن پیشو** جمعی گویند که دختر زاده ایرج بود و جمعی گویند  
که پسر زاده چون فریدون در گذشت منوچهر حکم ولی عهدی پادشاهی نشست



و بهر اقلیمی پادشاهی و بهر دیه‌ی دهقان فرستاد و نهر فرات را  
حفر کرد و آب بعراق آورد و بوستان بساخت و انواع اشجار  
و ریاحین از بیشه‌ها و کوه‌ها بدان نقل کرد و بعمارت عالم  
مستغول شد و ایام دولتش بی‌صفت رسید و در آن  
ایام افراسیاب از نسل تور اهند وی کرد بالشکر عظیم  
منوچهر از وی بگریخت و بطنبوستان شد و افراسیاب  
از پی وی نتوانست رفت پس صلح کرد بر آنکه ماورای چین  
افراسیاب را باشد و باز گشت هم در زمان وی باری تعالی  
**سعی** صلوات الله علیه با ولد مدین بن اسمعیل بن بهمن علیهما  
السلام فرستاد **موسی هرون** صلوات الله علیهما بفرعون  
نام او ولید بن المصعب و از اولاد عادیان بود که شداد  
عاد ایشان را بکامی بمصر فرستاده بود و قصه نسیان مشهورست  
**افراسیاب** بعد از وفات منوچهر بیادش آمد و مدت دو  
سال بقتل و خرابی مستغول بود **زب بن طهماسب** از اسباط  
منوچهر خروج کرد و افراسیاب از وی بگریخت و باز مجد و خود

رفت

۱۵ رفت و زاب با صلح فساد و تروخی خرابی افراسیاب مستغول گشت  
و دور و د آب بعراق آورد که انرا از این گویند و سی سال بعد  
وراستی بسر برد مملکت به برادرزاده خود **کرشاسف کشتاسب**  
که مادرش دختر بن یامین بن یعقوب علیه السلام بود سپرد  
و مدت بیست سال پادشاهی کرد و رستم دستان از نسل وی  
بود و الله اعلم **طبقه دوم** کیانیان و مدت ملک ایشان  
هفصد و هشت سال عدد ایشان نه پادشاه و اسکندر در می  
در آخر ایام ایشان بوده است و مدت ملک او سیزده سال  
بوده است اسامی ایشان و مدت ملک ایشان کتیباده  
صد و بیست سال کیکاووس صد و پنجاه سال کجسر و شصت  
سال لهراسب صد و بیست سال کشتاسب صد و بیست سال  
بهمن صد و دوازده سال همای نبت بهمن سی سال دارا  
ابن بهمن دوازده سال دارا بن دارا دوازده سال **شاه**  
**کتیباده** اول کیانیان است و از اسباط تور این منوچهر  
بود و همواره برکنار و بی‌چون بودی و بارتک محاربه کردی



و از پیغمبر آن که در زمان وی بوده اند حرقل و الیاس بن  
الیسع و اسمعیل علیهم السلام اند کیکاووس پسر زاد کیکاووس  
و ولی عهد او بود و مدت صد و پنجاه سال پادشاهی کرد  
و بیخ مقام داشت سیاوش نام که حصافت و شجاعت  
یکانه بود و از رستم دستان تربیت و تاندیب گرفته بود  
زن کیکاووس پروتهمتی کرد و پدر بروی متغیر شد سیاوش  
پیش از سیاه رفت و دختری زن کرد برادر از سیاه  
سعادت وی کرد تا او را بقتل آورند و زنی بعد از وی  
بچند ماه پسری آورد نامش کجیر و کرد و در رگستان  
پرورش یافت تا بحد بلوغ رسید انگاه کیوی کودز  
اضغله برفت و او و مادرش را بپارس آورد و چنین  
گویند که موی فرو گذاشتن و حایمه نبود پوسیدن و مردان  
و زنان از تعزیت سیاوش مانند است و از پیغمبران حکیمانه  
که در زمان وی بوده اند داود و سلیمان و لقمان علیهم السلام اند  
و از آثار او است که در صدی بیابان ساخت و این انرا

تل عرفون گویند کجیر و چون کجیر و بدین جانب آمد کیکاووس  
بغایت پیر بود و عاجز پادشاهی بوی باز گذاشت و او  
بر تخت نشست و خطبه کرد و همکاران بعد از عاظمیت  
و عهد داد و عم خویش و زران و طووس که از انبای ملوک بودند  
بالشکر تمام بچند از سیاه فرستاد و از مقاومت او  
عاجز ماندند پس رستم را با جمعی دیگر بجا و نت ایشان  
فرستاد و نیز گویند که کجیر و خود برفت و میان ایشان  
جنگهای عظیم رفت و با خالامر سید پسر از سیاه  
بالشکر تمام بر زمین خوارزم آمد و کجیر و را بجا و زرت  
خواند کجیر و او را با اول ضربت هلاک کرد و آن رزم را  
خوارزم نام کردند و آن زمین را بدان نام نهادند پس  
از سیاه بگریخت و در حد و داز و با بجان گرفتار شد  
و کجیر و او را بقتل آورد و دل از کینه صافی کرد پس چون  
ایام دولتش نبضت رسید لهراسب را وصی و ولی عهد  
کرد و خود کرانه جست و نایب گشت و جمعی گویند که سلیمان علیه السلام



اهنك وی کرد و او از صطخر کبریت و به بلخ رفت و آنجا هرك  
 سد و از مشاهیر حکما که معاصروی بودند قینا غورس بوده  
 تمیز داد و بنوعیه السلام و لقن حکیم **لهراسب** بنیره برادر  
 کیکاووس و مقام او بیشتر به بلخ بودی و همواره تسخیر  
 ملوک و ممالک مشغول بودی تا بیشتر اقالیم بکشود و ایام  
 پادشاهی وی بصد و بیست رسید و ضعف و پیری در وی  
 اثر کرد پس سرخویش را قائم مقام خویش کرد و از مشاهیر  
 انبیا که در عهد وی بوده اند **ارحیا و عزیر** علیهما السلام  
 و بخت نصر بن کبیر مجاریه جاعیم بن سلیمان رفت و بنیالمقدنیه  
 دو نوبت بار زمین داشت کرد کم گماشته وی بوده زمین بابل  
 و موصل **کشتاسب** پسر لهراسب بود در زمان وی زردشت  
 بدین مجوسی دعوت کرد و مردم را از دین صابانان باز داشت  
 و در کوه نفست از صطخر مقام ساخت و درین کوه حوالی آن  
 صورها و دغها باشد و مدفن ملوک عجم کثرا آنجا است و کوههای  
 عجم که پیش از اسلام بوده اند بر سه کوه که باشند بعضی دغها

ظهور زردشت مبتنی

و دغها

و دغها که در ساخته اند و بعضی در پایین کوهها نهاده اند و سنگ  
 بسیار بر آن ریخته اند همچون تلی کشته و بعضی درختها نهاده اند  
 و خشت در زیر زمین تعبیه کرده پس کشتاسب بدو بگردید و با  
 اصطخر آمد و بدان کوه نشست و بنزد خواندن مشغول گشت  
 و آنسکه ها ساخت لهراسب پدرش بغایت پیر بود و در بلخ  
 بود که ارجاسپ ملک ترک خراسان را خالی یافت و اهنك  
 بلخ کرد و لهراسب را بگشت و دختران کشتاسب پسر و چون  
 کشتاسب ازین حال آگاه شد پسر خویش اسفندیار را بفرستاد  
 و با ارجاسپ جنگ کرد و او را بگشت در مرو بین ذروبسی  
 از ترکستان خراب کرده تا بگشت رفت و انبیا را مقهور کرد و خنجران  
 از و باز ستد و پادشاهی با و داد عزیزت این لشکر برادر  
 افراسیاب داد که از پیغبرانسی سمره اند و جز وی و ترک  
 پیغبر نبودست و در دست انبیا بماند تا زمان سکندر  
 و چون اسفندیار را بجنگ می فرستاد از قلعه صطخر فرستاد  
 و گفت البته می باید که خون پدر لهراسب را باز خواهی و باز مگری

ظهور آنسکه های



تا در فتنه کاویانی که از اغریز میدانند باز ستان اسفندیار  
 همچنان کرد و خواسته و غارت بسیار آورد و چون باز گشت  
 از پدر پادشاه خواست بدش حاجت نکرد و او را بجنکها  
 میفرستاد و مظفر و منصور باز می آمد و در آخر کار و غن  
 پادشاه دادن از حد گذشت گفت حرب دیگر مانده است  
 اگر از تمام کنی پادشاه بتو سپارد و او را بجنک رستم  
 فرستاد و اسفندیار از رستم بسی مردانه تر بود اما او را  
 بجنگه سمرغ و غیره بگشت گشتاسب از فرستادن او بیامان  
 شد و وقتی عهده به پسر اسفندیار بهمن داد و از انا در گشتاسب  
 بیضا است که ولایتی بغایت زهست و مبعوض های نیکو و ابی و آن  
 بسیار و مزارع فراوان دارد که طول آن دو فرسنگ است  
 و در تمامت فارس چنان مرغزاری نشان دهند و پیوسته این  
 ولایت مجمع و منبع فضل بوده است مثل امام عبدالله که شیخ  
 ابو اسحاق فیروز آبادی ذکر او در طبقات فقها آورده  
 و قاضی ابوبکر که در فروع علوم تصانیف معتبر دارد شیخ عالم

صفت ولایت بیضا

سهاب

سهاب الدین ابوبکر و امام محقق فخر الدین محمد بن علی و دیگر اجداد  
 اقارب این ضعیف که ذکر و تصانیف ایشان درین صوبه معروف  
 و مشهور است و از حکما که در روزگار وی بوده است سقراط  
 عابد تمیز قیما غوری و جاماسب که در علم نجوم به نظایر  
 بوده است و مدفن وی در شهر خفرستان فارس و از حوادث  
 زمان وی آن بود که تبع ملک عین بدست فرو گرفت و مستول  
 گشت **بهمن ابن اسفندیار** چون بر تخت نشست برکنیم پدر  
 لشکر فرستاد و زلستان غراب کرد و برادر رستم زواره را  
 بگشت و رستم نماند بود و بلسقر بن بخت نصر از بابل معزول  
 کرد و دیگرش از اسباط جاماسب بن لهراسب که مادرش دختر  
 یکی از انبیای بنی اسرائیل است علیه السلام بعوض بفرستاد تا بنی  
 اسرائیل جمله باز به بیت المقدس فرستد و کسی که ایشان خواهند  
 بر سر ایشان کار و گیرش ایشانرا جمع کرد و **دانیال** پیغامبر را  
 علیه السلام با اتفاق ایشان ریاست بنی اسرائیل و ملوک شام  
 بوی داد و ایشانرا باز بمقام خودش کیسل و بیت المقدس را

عصر سقراط حکیم



عمارت فرمود و مادر بهمن از اولاد طالوت و زش از نژاد  
 رحبعام بن سلیمان علیه السلام و او زاده و پسر بود سان سان  
 و دارا و سه دخترهای و فرنگ و بهمن دخت و سان <sup>بن سنان</sup>  
 زهد و عبادت اختیار کرد و از خلق کرانه کرد و دارا خور و بود  
 های را و بی عهد ساخت و جمعی گویند که بهمن رنجور شد  
 و های از وی بدار آستان بود و تاج بر شکم وی نهاد و سان  
 از آن گرفته شد و از او اینی گرفت و ملوک و اکابر چون  
 تاج بر شکم زن نهاد بیعت کردند و از آنرا بهمن در فارس  
 بندگواست که بر رود سیکان بسته اند و منبع این رود  
 از دهیست که آنرا النجوبه گویند و امیر سعید مقرب الدین  
 آنرا بر دباطی که بر سر راه بغداد ساخته است در صحرائی  
 زربان وقف کرده و شهر فسا و جهرم و بوشکان و مدت  
 ملک او صد و دوازده سال بود و از اکابر علما و اساطین  
 حکما که در عهد وی بوده اند مقراطیس و بقراط طبیب بوده اند  
 های **تت بهمن** زنی با هنرمند و رای بوده است و سیرت نیک

عصر تقی حکیم

داشته

داشته و مدت سی سال پادشاهی کرد و آخر الامر ملک را  
 بدار اسیرد و جمعی گویند چهل مناره و خانه عظیم که در  
 وسط اصطخر بوده است و ملانان آنرا مسجد ساخته اند  
 و این زمان خراب شد **دارا بن بهمن** پادشاهی با عدل و رای  
 بوده است و بیشتر ملوک افاق و یرا مطیع و منقاد بوده اند  
 و وزیری داشت و با عقل و رای رشتین نام و اکثر مقام  
 دارا بیارس بوده است پسر دارا جرد و کورّه که بدان  
 منسوبست وی ساخته و مدت ملک او دوازده سال  
 و از حکمای عصر وی از طولن الهی است تلمیذ سقراط عابد  
**دارا بن دارا** و جمعی او را ارشیر بن دارا گویند چون پدرش  
 در گذشت و ملک بر وی مقرر شد بر رشتین متغیر شد  
 سبب سعایت همزادی که داشت پیری نام و قصد کرد  
 تا ویرا مغزول کند رشتین آگاه شد کس فرستاد تا اسکندر  
 روحی را بدان داشت که بر وی عاصی شد و خراجی که پدر  
 اسکندر می فرستاد در میان تخف خان دزین می نهاد چون

عصر از طولن الهی



يك سال نفرستاد دارا كس فرستاد كه بدران توابع مي فرستادند  
 توابعي فرستاد جواب داد كه آن مرغ مرد كه بيضه در زین می نهاد  
 یعنی پدرش و اکنون میان ما حربست تهیه حرب ساختند  
 و گویند دو مرد همدان را از لشکر دارا بفریفت و خواسته  
 قبول کرد که دارا را زخم زدند و در لشکر اسکندر کمر بستند  
 اسکندر بیامد و سروی بر زانو نهاد و سوگند خورد که  
 من نفرموده بودم و قصد قتل تو نکردم دارا از وی التماس  
 کرد تا قاتلش وی را بکشد و دختر او را زن و برادر او  
 ملوک فارس بیکانه نه کار داد و ایشان را خوار نگذاشت اسکندر  
 از وی بفریفت و بدران وفا کرد و ازین جهت ملوک طوائف  
 بکماست که مخالفت عهد نخواست که کند و نیارستان از  
 اقارب کسوف قائم مقام وی داشتن مبادا که مستول شود و از  
 وی یا اولاد وی کینه خواهد و نیز گویند که ارسطاطاليس  
 تلميذ افرو صول او را بدین سارق کرد **اسکندر الملقب بذي القرنين**  
 این اسکندر پسر فیلقوس یونانی بوده نبیره عیص بن اسحق النبی

عصر استطاليس

عليه

عليه السلام و جمعی گویند که دارا بن بهمن دختر فیلقوس بخاست  
 چون بوی رسید از بوی دهن وی گشت او را باز پدر  
 فرستاد و با اسکندر از وی آستان گشته بود و سوگندش  
 سال بزیست و سیزده سال در جمله جهان بگردید و تمامت  
 معموره زمین در تحت امر خود را آورد و چند شهر بنا کرد  
 و از آن جمله شهرستان مرو و هرات و اصفهانست و ستد  
 یا جوع و ما جوع و می خورد و نیز گویند که اسکندر غیر آن  
 بوده است و بوقت مراجعت در شهر زور در بابل رحلت کرد  
 و بجوار حق پیوست و پادشاهی بر سرش عرضه کردند قبول  
 نکرد و بعلم و عبادت مشغول گشت پس بطلیوس بر جای  
 اسکندر داشتند **طبقه سیم اسعانیان و ملوک طوائف**  
 اسکندر چون فارس بگشود ابنای ملوک جمع کرد و مجبور گردانید  
 و نامه بارسطاطاليس نوشت که این فتح که مرا افتاد از یابید  
 اسمانی و توفیق ربانی بود و این ملوک زاده کان مردمان با  
 فرو بها و از کذا شدن ایشان می ترسم ارسطاطاليس جواب کرد که



بمجود استسعاد ایشانرا نباید گشت و چون به جنایتی  
 نشاید ریخت سر عا و عقدر و اگر تو ایشانرا هلاک کنی باری  
 تعالی کسانی دیگر بجاورد تا توفیق آن از خاندان تو بکنند پس  
 صواب نشد که هر یک را بر صوبه کجاری تا پیوسته بایکدیگر  
 مشغول باشند اسکندر همچنان کرد و ممالک اصلی ایران  
 بر ایشان قسمت و فارس که دارالملک اصلی بود و زمین عراق  
 و جزیره که متاخر ممالک در میان بوده است با سطحی روی  
 داد و قریب چهار سال با وی بماند پس **اشک** **یزد بن دارا**  
 خروج کرد و اسطیحا هلاک کرد و متصرفات وی بدست  
 فرو گرفت و بادیکر ملوک طوائف بساخت و باتفاق ایشان  
 ممالک ایرانرا از در میان خالی کرد و ایشان نیز او را  
 و خاندان او را پیوسته بمجمل و محطم داشته اند  
 و جمیع کونید که **اشک** **بن دارا** خروج کرد و چون وی گذشت  
**اشک** خال وی بود و از نسل برادر کجسر و قائم مقام وی  
 گشت و مدت ملک اشعائیان و دیگر ملوک طوائف قریب

دولت

دولست و پنجاه سال بود و جمعی کونید چهار صد و سی سال  
 و بیشتر مورخان ذکر ایشان بتفصیل نیاورده اند اما اشعائیان  
 چون تختگاه داشته اند و ممالک ایشان فسخ تر بوده و بر  
 دیگران مقدم بوده اند اسماء ایشان بتفصیل یاد کنیم و از  
 انبیای بزرگ که در زمان وی بود و **جر حبی** علیه السلام  
 بوده است و در جزیره ذکر **یا علیه السلام** و **عیسی** **علیهما**  
**السلام** در شام و از واقعه حوادث اصحاب الکهف در بین  
 و رامین از ملوک طوائف بوده اند بجانب خراسان و عدل ایشان  
 پنجاه پادشاه **اشعان** **بن دارا** اول اشعائیان بوده است  
 و عمده ایشان بوی نسبت کنند مدت ملک او دو سال **اشک**  
**بن اشکان** مدت ملک او بیست سال **شاپور** **بن اشکان** شصت  
 سال و **عیسی** **علیه السلام** در زمان وی مبعوث گشت **بهرام**  
**بن شاپور** یازده سال پادشاهی کرد **بدوش** **بن بهرام** او هم یازده  
 سال **هرمز** **بن بدوش** نوزده سال پادشاهی کرد **نوش** **بن بدوش**  
 چهل سال **فیروز** **بن هرمز** هفده سال **بدوش** **بن فیروز** و از ده سال

عصر اصحاب الکهف



خسرو بن بردان غم فیروز چهار سال بروی بن بردان بن فیروز  
 بیست و چهار سال اردوان بن بردان سیزده سال اردوان  
 بن اسفان ابن غم اشک است بیست و سه سال بروی بن  
 اسفان یازده سال خسرو بن اسفان دوازده سال خودرز  
 بن اسفان سی سال این خودرز بود که بشام رفت بسبب  
 کشتن یحیی عیسی علیه السلام و جهودانرا قمع کرد و ذلیل گردانید  
 و اواره کرد و آن ذل در انبیا عباد و نبوت از آن بی  
 از بنی اسرائیل منقطع گشت **بسی بن خودرز** بیست سال  
 خودرز بن **بسی** یازده سال اردوان سی و یک سال و این  
 اردوان آخر اسفانیانست که اسیر بابکان ویران کرد  
**طبقه چهارم ساسانیان** مدت مدتی انبیا قریب  
 چهار صد و سی و یک سال و عدد انبیا سی و یک نفر **نصفه**  
 اردشیر بن بابک چهارده سال و دوماد شاپور بن اردشیر  
 سی و یک سال و نیم هرمن بن شاپور دو سال بهرام ابن هرمن  
 سه سال و سه ماه بهرام بن بهرام هفده سال بهرام بن بهرام بن

نام پادشاه عالیشان که خود  
 حضرت یحیی علیه السلام از کفر بود  
 نصیحت کرد

انقطاع نبوت از بنی اسرائیل

ملوک ساسانیان

بهرام

بهرام سیزده سال ترس ابن بهرام ابن هرمن هفت سال و نیم  
 هرمن ابن ترس ابن بهرام هفت سال و پنج ماه شاپور ابن هرمن  
 هفتاد و دو سال اردشیر بن هرمن چهار سال شاپور بن شاپور  
 ابن هرمن پنج سال و چهار ماه بهرام ابن شاپور ابن هرمن یازده  
 سال یزدجرد بن بهرام بیست و پنج سال و پنج ماه بهرام کور بن یزد  
 جرد بیست و سه سال یزدجرد بن بهرام کور هفده سال و پنج  
 ماه فیروز ابن یزدجرد چهار سال بروی ابن فیروز چهار سال  
 قباد ابن فیروز چهار و سه سال جاماسب فیروز سه سال  
 کسر انوشروان بن کب قباد چهار و هفت سال هرمن بن انوشروان  
 یازده سال و چهار ماه پرویز بن هرمن سی و هشت سال  
 شبرویه بن پرویز هفت سال اردشیر بن شبرویه یکسال و شش  
 ماه کسر ابن اردشیر یکسال و پنج ماه کسری بن قباد بن هرمن  
 سه سال توران بنت پرویز یک سال و چهار ماه پرویز ابن  
 بهرام شش ماه اردشیر بنت پرویز چهار ماه فرخ زاد بنت پرویز  
 شش ماه یزدجرد بن شهریار آخر ملوک عجم بیست سال اول اردشیر بن



بنیغ ساسان بن بهمن است در روزگار اردوان خروم کرد  
 واضطح فرود رفت بسبب آنکه پدر مادرش باجایگاه حاکم بود  
 و کرد آنکه پیوسته لشکر فرس ایشان بودند و اند باوی متفق  
 شدند بجهت آنکه ساسان در میان ایشان بود و نیز از  
 ظلم ملوک ضوائف ستوه شده بودند و اردوان را بکشند  
 و دیگر ملوک جمع کردند و چنین گویند که از ملوک چهارگاه  
 جمله جهان را در تحت حکم خود آوردند یکی اردشیر بود و  
 در عدل و سیاست قاعده نهاد که میز از وی نهاده بودند  
 و او را وصایا عهد دست بغایت خوب و از آثار او کوره  
 اردشیرست از بارس و اصلان که فیروز آبادست که  
 بقدم انرا جور گفتندی و بعد از اردشیر خراب گشت شاه  
 فیروز انرا عمارت کرد و فیروز آباد نام کرد و شهر قدیمست  
 و در میان اخر افتادست و انرا سوری محکم بود چون اسکندر  
 باجنا رسید عاجز شد از شدن آن پس روی که از باری  
 آن می آمد و بر سر کوه میرفت در اینجا یکاه انداخت و خراب کرد

اهدای وضع سیاست

و آن آب

و آن آب متواتر باجایگاه میرفت و منفذ نمی یافت و جمع میگشت  
 تا همه جور دریا شد اردشیر مهندسان بفرستاد تا سبب  
 طلب کردند و کوه پدیدند و از آن خالی کردند و شهری مذکور  
 بنیاد نهادند و در اینجا عمارت های غریب و بنا های عالی ساختند  
 و آن هنوز مانده است و شهر بر د شیر که انرا کوشیر میگویند  
 از کرمان و اهواز از خورستان و جزیر از مهمل و خط از  
 بحرین از بنای اوست و در د مشرفان حفرویی کرد و مدت  
 سی سال دایت پادشاهی برافراست و چهارده از آنکه حکم او  
 در ربع مسکون نفاذ یافت **شاپور بن اردشیر** پادشاهی بود  
 با عدل و سخاوت و رای و شجاعت و مدت سی و یک سال و خیزد ماه  
 پادشاهی کرد و در جهان بسیار عمارت کرد و از جمله شهر نیشابور  
 که طهمودث بنا کرده بود و اسکندر خراب کرده آبادان کردند  
 و در شعبی از صبور آن است غاری هست و صورتش نابود  
 از سنگ تراشیده چنانکه بشکل ستون در میان غار پیاده  
 است و بر سر شعب صورت چند کرده اند و در میان آن شهر



صورت زنگی ایستاده ساختند و برود شاپور از جبل جبلو  
 از اعمال فارس و حد شاپور از خورستان و شاد شاپور  
 از میان **هرمز بن شاپور** مردی بود با جمال و قوت و بها و علم  
 و عدل و مدت دو سال پادشاهی کرد و رام هرمز از خورستان  
 و سرزمین که میان بغداد و خورستان بوده وی ساخته **بهرام**  
**این هرمز** چون بهرام پادشاه بود شیعه مانی مکرّم و جید  
 داشت و بخودشان نزدیک کرد تا مانی بروی و اتق گشت  
 و بروی آمد و ویرانگری تمام کرد تا اتباع او را بحد باز داشت  
 آورد انگاه علمای حاضر کردند تا با مانی بحث کردند و مذهبش  
 گردانیدند و مبین گشت و توبه بروی و امتش عرض کرد  
 قبول نکردند پس بفرمود تا بپوشش بیرون کردند و بجای  
 درآکنند و بیا و بختند و نابابانرا فرمود تا مصر را  
 هلاک کردند و از ایشان هر که دعوی کرده بود بفرمود تا  
 در زندان محبوس کردند و مذهب وی بکلی ازین اطراف  
 کشته شد و چنین گویند که اثران در چین مانده است مدتی

ملک

ملک او سه سال و سه ماه بود **بهرام بن بهرام** مردی بغایت نیکو  
 سیرت بود و از آثار وی چیزی مشهور نیست و مدتی پادشاهی  
 وی هفت سال بود و مقام بحد شاپور داشت **بهرام بن بهرام**  
**این بهرام** و او را شکا شاه گویند سبب آنکه در زمان پدر  
 پادشاه سجستان بود و مدتی ملک او سیزده سال و نیم بود  
 و درین مدتی بحد شاپور نشست **ترس بن بهرام** سیرت  
 نیکو داشت و هم در جای پدر مقام داشت و مدتی ملک او  
 هفت سال و نیم بود **هرمز بن ترس** مرد بدخلق بوده است  
 اما مع ذلک عدلی داشت و مقام وی نیز بحد شاپور و مدتی  
 ملک او هفت سال و پنج ماه بود **شاپور بن هرمز** المعروف  
 بزی الاکناف هرمز چون وفات یافت فرزندی نداشت  
 اما از نسبش بود پس مرا و اکابر و موایز جمع شدند و باج  
 از بالای سر آن زن درآوختند و مطیع وی گشتند تا  
 زمانی که شاپور بوجود و بزرگ شد پس وزرا بحدش  
 حاضر گشتند و خطوطی که از حدود ممالک آورده بودند

مآفی

کیمینه نك نامی در کم زردشت  
 نی آوزینه انتر رست و لمغله در کم  
 الفقه محوس دینری آنک او زینم در  
 زرفاعل خنودر و ظلمت فاعل سرور  
 پیر لر استاد الشعر امتی بی شب  
 رده خوفون امین اولوی طائفه  
 یعرب نك اعتقاد لری و دین بویتی  
 غایت مناسب سو میند

بیت

و کم ظلم اللیل عزی من یه  
 تخیران المانز به تکذب

م



شکایت از تغلب و تعدی عرب و غیره عرضه داشتند.  
سابور خود بالشکر تمام اهنگ عرب کرد و خلق بسیار  
از ایشان هلاک کرد و دوازده هزار سر از آنها بر کند  
و سوراخ کرد و در هم کشید بدین سبب او را ذی الارکناف  
گویند و بیشتر جاه‌های ایشان انباشته کرد و باقی قبایل را  
آواره گردانید و چهار قوم از ایشان که امان خواستند هلاک  
بجانبی فرستاد بنی تغلب بجانب بحرین فرستاد و بنی عبید  
و تخیم به بحر و تنهامه و بنی بکر بن دایل بجانب عمان و حدود  
کرمان و بنی حنظله بجانب اهواز و بصره و بعد از آن اهنگ  
روم کرد و قسطنطین یونان را ملک روم را ضعیف کرد و خراج  
از وی بست و باز کسب و مدائن بساخت و ایوان بنا کرد  
و دارالملک ساخت و از آثار او فیروز سابور که آنرا  
ابنار گویند و عکبر و طیسون از حدود بغداد و شادوران  
شوشتر و نیشابور از خراسان و چند شهر از سجستان و فیروز  
سابور و چند شهر دیگر از هند بساخت و مدت ملک او هفتاد

۲۰ و دو سال بود **سابور بن سابور** مرد متفق نیکو خلق بود  
و مدت پنج سال و پنج ماه پادشاهی کرد پس روزی در  
ذیر خیمه ادیم نشستند بود بادی برآمد و طناب گسسته  
شد و خیمه بروی افتاد و در گذشت **بهرام ابن سابور ذو**  
**الارکناف** و او را که مافشاه گویند سبب آنکه در زمان پدر  
و برادرش ملک کرمان بود همواره بخود مشغول بود و بتدبیر  
مملکت نپرداختی و مدت ملک او یازده سال بود **یزدجرد**  
**ابن بهرام الانیم** مردی بود بداندرون مدافع و دانشمند ترا  
ترجیب نکردی و اکابر را خوار داشتی و با ناهایه استیصال  
مردم کردی و بیست و یک سال پادشاهی کرد پس روزی  
اسبی بغایت نیکو بیامد و نزدیک قصر او بایستاد مردمان  
سعی بسیار کردند تا آن اسب بگیرند میسر نشد یزدجرد  
از غایت حرص خود بیرون آمد و نزدیک اسب رفت  
و بایستاد یزدجرد و بر گرفت و زین بخاست و بدست خود  
بران نهاد و چون خواست که باروم راست کند حفته بر <sup>سینه</sup>



وی زد و در حال او راهزنی کرد نایب کشت لاشک عاقبت  
 ظالمان مجنبن باشد **بهرام نزد جرد کور** نزد جرد او را به منند  
 امیر عرب سپرده بود تا او را تربیت کند چون نزد جرد نمایند  
 مردم از وی بستوه آمدن بودند گفتند پیرا و در میان عرب  
 پرورش یافته است و ادب فرس نداند پس کسری ناهی  
 هم از او دارد شیر بپاشد نشاندند بهرام بخان منذر  
 بالشکری بفرستاد تا بگوید که سرحد فرس است بغارتیند  
 و کشتن کردند بزرگان فرس رسول بر منذر فرستادند تا  
 بسرواه باز گرداند منذر گفت من محکوم و حکم است که  
 بهرام فرماید رسول بر بهرام رفت و با وی بگفت بهرام جواب  
 داد که ملک حق منست و لابد طلب آن خواهم کرد رسول  
 گفت صواب است که بهرام بسرحد آید تا بزرگان عجم او را  
 ببینند بهرام و منذر که باسی هزار سوار بسرا آمدند و امرا  
 و معاریف بر بهرام آمدند و او را خدمت کردند و از پدرش  
 ظلم کردن وی شکایت کردند و گفتند بدین سبب دست

در دیگری

در دیگری زده ایم بهرام ایشانرا مصدق داشت و بعد  
 و شفقت و عهده داد و بزرگان او را دعا گفتند و پیرو  
 آمدند و دو گروه گشتند و میان ایشان منازعت ظاهر  
 گشت بهرام گفت ملک میراث منست و امروز دیگری دارد  
 من و ویرا بیکدیگر رها کنید هر کس که جیر کرد و ملک  
 از آن وی باشد و تاج میان دو شیر گرسنه بنهند هر آنکه  
 بردارد ویرا باشد مردمان دانستند که کسری مردنبرد  
 وی نیست برادر قرار دادند که میان دو شیر بنهند چون کسری  
 و بهرام حاضر گشتند و تاج میان دو شیر نهادند کسری  
 گفت تو بد عوی آمدی بیشتر دو بهرام پیش فرامید سیری  
 روی بوی نهاد او بر پشت آن شیر نشست و پای در میان  
 بیفشرد و بگریزی که داشت بر سرش بگرفت و هرک کرد پس  
 بدان شیر دیگر حمله کرد و یک ضربت بوی زد و پایش  
 بگرفت و سرش بر سر آن دیگری زد و تا هرک گشت کسری  
 چون این بدید پای او بوشه داد و از وی عذر خواست



و همکنان بخزمت وی گمر بستند و پادشاه بروی مقرر گشت  
بعد از مدتی خاقان بادولیت و پنجاه هزار مرد از چین  
گرفت و فارسیان بغایت خوفناک شدند و هر چند بهرام  
می گفتند التفات نمی کرد و سیصد مردان سپهسالار و تمامت  
هزار سوار مبارز برگزید و برادرش نرس را نیابت داد و گفت  
که من باین جماعت با ذریایان خواهم رفت تا آنکه گاه را  
ذیارت کنم و از اینجا بادمینه بشکار روم چون باز کردم  
تدبیر کار زار کنم بزردگان فرس خاقان نامه کردند که بهرام  
بگریخت و ما محکومیم باید که بسکون آید تا مردم از تو ترسند  
خاقان فارغ و خرم گشت و بامن تمام می آمد بهرام رفت  
و زیارت آنکه کرد و کله اسب و دریش انداخت و دوزه  
براه ارمینه رفت پس راه برگردانید بسوی خازم چون بجای  
ان جایگاه رسید جامه ترکانه بپوشید فرود آمد و جاسوس  
فرستاد و از حال و جای خاقان تفتش کرد پس در سبانه  
بر سر وی نشین برد و خود بادولیت مرد بر سر خاقان رفت

و از هر جانب دولت مرد بداشت تا چون فغان از لشکرگاه  
بر آید نام بهرام یاد کنند و طبل بزنند و هر کس که برایشان  
گذرد بکشتند او با جماعت خاص برانند و بر درخت  
خاقان رفتند و حامیان که بر درخت نشسته بودند بکشتند  
و اندر خیمه خاقان رفتند و خاقان مست خفته بود  
بر سر تخت سرش بریدند و خلق بسیار بکشتند و بعضی  
اسب کردند و باقی بگریختند چون روز برآمد بهرام  
لشکرگاه از اثرات خالی دید و غنیمت فراوان یافت در حال  
بشارتها باطراف فرستاد و خود اهنک هند کرد ملک  
هند چون از آمدن او آگاه شد رسول فرستاد و باوی  
صلح کرد و دختر بزرگی به بهرام داد و دیل و مکران بوی  
تسلیم کرد و بعد از آن قصد جانبش کرد و حبشه  
و برسی بروم فرستاد و هر دو مظفر باز گشتند پس  
روی بنحیر نهاد از بکوری مید و ایند آب تنک در زمین  
سوره افتاده بود اسب دران برانند فرود رفت و نباید گشت



و مدت ملك او بیست و سه سال بود **یزدجرد بن بهرام**  
 پادشاه عادل و نیکو سیرت بود و از غایت لطف و حلم که  
 داشت او را یزدجرد نرم خواندند و مدت ملك او  
 هزده سال و پنج ماه بود **هرمز بن یزدجرد** پسر کوچک تر  
 یزدجرد بود بر برادر بزرگتر غلبه کرد و ملك بقره فرو  
 گرفت برادرش ملك هیاطله التجا کرد و بعد وی بعد  
 از مدت اندك پادشاه باز ستد و هرمز را اسیر کرد  
**فیروز بن یزدجرد** مرد دیندار و خیر بود در اول پادشاهی  
 او قحطی عظیم ظاهر گشت و مدت هفت سال خراج خلق  
 بنیادخت و بسیار مال از خزینه هرگز داد و از آثار  
 وی فیروز رام است از اعمال وی و دوستی فیروز است  
 از جرجان و رام فیروز از بلاد دهند و شهر نو اصفهان  
 و شاد فیروز از ذریابجان و دیواری پنجاه فرسنگ  
 بخند میان ایران و توران و قصبه کام فیروز از اعمال  
 فارس و مدت ملك او بیست و شش سال بود و سبب

هرک

هرک او آن بود که بر زمین ترك از دنیا گشته میرفت  
 و ملك ترك در راه وی خندق ساخته بود و پنهان  
 کرده و او در آن افتاد و هرک شد و نیز گویند که بهرام  
 میان ایران و توران مناره ساخت و خندق ترك بدید  
 کرد تا هیچ مدخلت با یکدیگر نکنند و فیروز را  
 ببلها بیاورد و کردنها ساخت و بنیادخت سبب جنگ  
 ازین افتاد **بهرام بن فیروز** چون پادشاهی نشست  
 برادرش قباد بگریخت و ترکستان رفت و از خاقان  
 مدد خواست خاقان ویرا مدد داد و با وی لشکر  
 گران فرستاد و چون به نیشابور رسید ملك برادر  
 بنشیند و لشکر باز گردانید و بیامد و بر تخت نشست  
**قباد بن فیروز** در زمان وی مژدك ظاهر شد و باعث  
 بدید آورد و از آن مذهب عدل نام گرفت و عبادت از خلق  
 برداشت و مردم را از غصه داد بتصرف در مال و زن  
 یکدیگر و بدین سبب زنود بسیار بر وی جمع شدند

مردی از فارس و فتح دال به  
 سکون از او فارسی و فتح دال به  
 بن خصلت او در که لغت الدان به  
 قباد شاه زمانه و عیای بنی عباس  
 لغت الدان پادشاه اولی و بنی عباس  
 بنه لغت الدان بنی عباس  
 چنانکه از اندر فتح احدی  
 خوندند و از اندر فتح مژدك  
 م



و قباد را نیز بفریفت و مطاع خود کرد و به قوت وی مال  
از غنجان می ستند و به دیگران میداد خلق از آن مضرب  
شدند و از قباد نفوذ گشتند و ویرا بگرفتند و پادشاهی  
به برادرش جاساسب دادند و مزدك بگرفت و به از جایگاه  
شد و خواهر قباد بگید او را بجهانید و به برادرش رفت  
و از ایشان استمداد کرد و باز گشت و پادشاهی باز ستد  
و باز در زمان وی سمرقند و خجناخ از ملوک عین غریب کرد  
و قباد از مقاومت او عاجز آمد و با وی صلح کرد و او را  
تکف داد و معاونت کرد تا بگذشت و به ماوراءالنهر  
رفت و آنجا بیکاه بگرفت و از آنجا قباد حفره است و اصل  
آن شهر از حان است و جلوان و نه قباد از عراق  
و سراباد از جرجان و جابودان در یار موصل و چند  
ناحیه از طبرستان و مدق ملک او هر سال  
پادشاهی کرد و آخر الامر بجانب روم شد و مظفر باز  
گشت و ملک به پسر سپرد **و این پسر قباد عادل**

منافق انوشیروان عادل  
و این پسر قباد عادل  
و این پسر قباد عادل

داد عادل و عهد و وصایای اردشیر پیش و بران گذارند شد  
و بزرگمهر را وزارت داد و با وی و دیگر مدبران  
در کار مزدك مشورت کرد و دای ایشان بران قرار گرفت  
و بر امیر و حیل بر دارند پس او را بخود نزدیک کرد و غرور  
کرد اند و بطائف حیل از وی تفصیل اتباع و اعوان خواست  
و بهر جایگاه بنو آب خط فرستاد تا دوزمهر جان کسان  
ویرا که انجا باشند جمله راهزنگ کنند و دوزمهر جان  
مزدك و داعیان ویرا بر مائنه حاضر کرد و ایشان را  
بگشت و انوشیروان بدست خود مزدك را زخم زد و بعد  
از مدتی عنایت روم کرد و ملک روم گرفت پس باز او را  
پادشاهی داد بتقریر آنکه هر سال بدلاگاه آید و از آنجا  
باز گشت و بجاورد و انوشیروان رفت و با خاقان صلح کرد  
بشرط آن که تا فرغانه انوشیروان را نرساند و دختر وی  
بخواست و با اتفاق بحاربت هیاطمه رفتند و بسیار از هم  
کرد و بجانب هند رفت و ایشان صلح کردند و موضعه بر خود



گرفتند و چون باز گشت از دزدانند خبر آمدن بود که قبحاق  
مستولی شد و دزدانند مخیل و خراب کرده اند انوشروان  
قصد ایشان کرد و ایشانرا جمع کرد و دزدانرا معمود کرد  
و جمعی از لشکریان آن جایگاه بداشت تا نفریکارند  
و بفرمود تا حصنها بساختند و پلها عمارت کردند  
و راهها از دزدان و مفسدان نگاه داشتند و در نام  
وی سیف فی النیر از ابناء ملوک میرو بروی آمد و استمداد  
کرد بر مسروق این ابرهه که سورت الفیل در شان پدرش  
آمده است و مردودا تا عین از ایشان مستخلص کرد  
و پیغمبر صلی الله علیه و سلم در آخر زمان او بوجود آمد و در  
النساعت نشانشکن ها مرده گشت و در بای ساوه  
خسک شد و دوازده کنکم از ایوان وی بیفتاد  
انوشیروان از آن متفکر شد و سطح کاهن را بخواند  
و حال با وی گفت سطح گفت این دلیل کنز بودت نبی  
عربی صلی الله علیه و سلم و استبدای امت وی بر عبادت آنست

و بعد

و بعد هر کنکم که افتاده است یکی از فرس یادشائی کند  
این ملک از نشان منقطع شود و از بنای وی رو تیره است  
که بشکل انطاکیه ساخت بجنب مدائن و پیوسته در  
بارگاه وی چهار کرسی زرین بودی یکی برای بزرگمهر دوم  
برای قیصر سیم برای ملک چین چهارم برای ملک قبحاق  
و مدت ملک او چهل و هفت سال و هفت ماه بود  
**هرمز بن انوشروان** یادشاهی بود بعد و داد او مردم  
اصیل را نتوانستی دید و پیوسته مردم دود را ترتیب  
دادی و در زمان شابه خاقان ترک بخراسان آمد و  
رسول هرمز فرستاد که مرغیت روم دارم بکوتایلمها  
عمارت کنند و علوفه در منازل مهیا کنند هرمز بهرام  
چوپین که از نژاد ملوک است و اسفهرسار لشکر بود با  
لشکر تمام بفرستاد و بتعجیل برقت تا ناکاه بر سر وی رسید  
و چند روز برابر یکدیگر نشستند و هر روز از طرفین  
سواران جالسه میکردند و رسولان آمد و شد میکردند



اخرا الام بهرام فرصت یافت و لشکر و از چوب تیری بر سینه  
 شاید زد و او را بکشت و لشکرش بتاراج بعد از آن پسرش  
 ر بود بیامد بالشکر تمام و بهرام با وی حرب کرد و او را  
 بقتل آورد و مال و غنیمت بسیار بر هر مز فرستاد و غنیمت  
 آن ساخت که ببلد ترك در رود و هر مز را این معنی  
 مستصوب نیفتاد و در حق بهرام سخنان درشت گفت  
 و بهرام از آن آگاهی یافت و طبع هر مز در قتل می شناخت  
 پس عیان لشکر با خود متفق گردانید بتقریر آنکه وی  
 پادشاه باشد تا زمانی که پرویز با ایشان رسید این حال  
 هر مز و پرویز رسید پرویز بکریخت و به از ریا بجان رفت  
 و هر مز لشکر بچنگ بهرام فرستاد اتفاقا شکسته شدند  
 چون خبر غنیمت رسید اکابر فرس هر مز را اسیر کردند  
 و او را میل کشیدند تا کور شد و مدت ملک او یازده  
 سال و چهار ماه بود **فیروز بن هر مز** چون خبر حبس  
 و کوری پدر بوی رسید باز بجلال آمد و بر تخت نشست

یازده  
 او بر عدل معتمد

و تابع

و تابع بر سر نهاد و از بلد عذر خواست پدر از وی بخواست  
 با کینه او باز خواهد در آن نزدیکی بهرام اهنک وی کرد  
 پرویز کوچ کرد و باب نروان به بهرام رسید پرویز دانست که  
 طاقت وی ندارد کسی سوی پدر فرستاد و مشورت  
 کرد هر مز صواب آن دید که زنان و خزائن در حصی  
 مضبوط کند و خود استمداد را بملاک روم نهاد پرویز  
 بتدبیران مشغول شد و او را دو خال بود بدوی و نظام  
 و از جمله آنان بودند که هر مز را گرفته بودند و از وی  
 می ترسیدند با پرویز گفتند که مباد که در غیب ماهر مز  
 بلجاج آنچه با وی رفت بهرام را بیاورد و مملکت بوی  
 سیار در مصیحت است که او را بکشیم پرویز هیچ جواب  
 نداد ایشان از خاموشی وی رضا فرم کردند و رفتند  
 و هر مز را بزه گمان بکشتند پس پرویز با ایشان رنجید  
 سوار معرود از قرات عبور کردند و براه بیابان نل برانند  
 باز دیکه دیری رسیدند و آنجا فرود آمدند تا اسایک



یابند که لشکر بهرام از دور بدیدند بیرویه با پرویز گفت جامه  
وساز خویش مرآده و باد یکی سواران و بیستام برآیند که من  
این لشکر از شما باز دارم پرویز جامه بوی داد و خود برقت  
بیرویه جامه بپوشید و در دیر استوار کرد و خود بر بالای  
دیر رفت و لشکر چون دور رسیدند بیرویه را با آن جامه  
و زین یافتند پنداشتند که پرویز است چه در آن زمان  
کس را یارای آن نبود که زین پادشاهان داشتی و پیرامن  
دیر فرود آمدند بیرویه گفت من پرویزم و دانید که مرا  
از اینجا یکاه راه گیر نیست خواهم که امروز و امشب مرا  
مهرت دهید تا بعبادت و استغفار مستغول شوم نگاه  
بیرون آیم لشکریان اجابت کردند و زد دیگر مهرت خواست  
تا سبانهگاه پس بیرون آمد لشکر چون بیرویه را دیدند  
و از حیل او آگاه شدند او را بنزد بهرام بردند بهرام گفت  
او نیا رست چه خویش و اتباع بسیار داشت او را محبوس  
کردند پس بیرویه بگریخت و باز با یحییان رفت و انجانی بود

تا پرویز

تا پرویز در دم گرفت و مریم دختر قیصر زن کرد و لشکر تمام  
بستد و برآه از با یحییان بازگشت بیرویه با وی بعراق  
آمد و با بهرام محاربه کرد و ظفر ویرا بود و بهرام بهزیت  
فراسند و بخراسان رفت و انجانیات نیافت و بترکستان  
رفت و انجانی مقام کرد پرویز کس بزن خاقان فرستاد  
با تحف بسیار و استدعا کرد تا بفهمد که بکاهی خاقان  
بهرام را بکشند و چنین گویند که ملوک سروان از نژاد  
ویانند و کسری پرویز بد رجه رسید در بزرگواری و جباری  
و شتم و کائنکاری که هیچ پادشاهی مانند وی نبود و قریب  
سی و هفت سال در پادشاهی بسر برد و بر ملوک جهان  
بالایی نمود تا اقطاب دولتش اهنک غروب کرد و کلبرک  
حشمتش از تنز باد نکبت فرو ریخت و اعظم اسباب آن  
واقعه آن بود که پیغمبر مصلی الله علیه و سلم علیک اطراف  
نامه نوشت و ایستاد با سلام دعوت کرد نامه چون  
به پرویز رسید نام پیغمبر صلی الله علیه و سلم بر بالای نام خود



طیره  
فجل و سترمنه معنی در

دید طیره کرد و نامه بدوید خبر آن به پیغمبر صلی الله علیه و سلم  
رسید دعای بد کرد و گفت مرق الله ملکه کافرق کتابی  
و مستجاب گشت پرویز بازان که عامل عین بود نامه  
کرد که کسی فرست تا این مردم در تاهمه دعوی پیغمبری  
میکند باز دین قوم خود رود والد او را بر من فرست  
بازان فیروز دینی را با چند سواران معروف دیگر فرستاد  
چون ایستاد این حکایت در حضرت رسالت صلی الله علیه  
و سلم عرضه داشتند پیغامبر صلوات الله علیه جواب  
داد که پرویز را دوش گشتند شما این حکایت از بهر که  
میکنید ایسان تاریخ ضبط کردند و بعد از مدتی خبر قتل  
او رسید و موافق قول رسول علیه السلام آمد و این  
جماعت همه مسلمان شدند و سبب کشتن خسرو پرویز  
ان بود که پرویز بدخوی بود و بزرگان را خوار داشتی  
و بکناه اندک عذاب سخت فرمودی و در اواخر بنیاد  
مصادره و تا واجب بنهاد و همگان از وی خورشیدند

و اکابر

و اکابر در سر یا یکدیگر موافات کردند و شیرویه را بروی بیرون  
آوردند و او را بران داشتند تا پدر را بچون کرد و از وی  
راضی شدند تا بفهمود که او را بکشتند و کونید شیرویه خود  
آورد بکشت و مدت ملک او سی و هشت سال بود **شیرویه**  
**این پرویز** چون پدر را بکشت هفت تن از برادران و برادر  
دادگان بکشت پس در بخورش و علت طاعنی بروی ظاهر گشت  
او و بیشتر بزرگان فرس بدان هلاک شدند و مدت ملک  
او هشت ماه بود **ارد شیرین** **شیرویه** چون پیدایش در گذشت  
کسی دیگر نبود که استعداد پادشاهی داشتی و او هفت ساله  
بود و بطبیعت بود انجا بگاه و بر تخت نشاندند به مسورت  
شهر یزد او و او اسفند در بزرگ حشم گرفت و برفت وارد شیر را  
بکشت و خود پیاد شاهی نشست توران دختر پرویز جمعی را  
بجاست تا او را ناکاه زخم زدند و هلاک کردند و مدت ملک  
او یعنی ارد شیرین یک سال و شش ماه بود **کسری بن اردشیر**  
از نسل فارس بن ساسان بن بهمن است چون دیگری نیافتند

هفده  
اون بدی عدد معنا سنه



اورا پادشاهی دادند و يك سال و پنج ماه پیش از اینست  
 کسری بن قباد بن هرمز پرویش او بترکستان بود باتفاق کار  
 فرس پادشاهی بوی دادند و باقی عمرش نیز از سه ماه بود  
 توران بنت پرویز عاقله و عادله بود و در زمان وی لشکر  
 اسلام خروج کردند و مدت ملک او یکسال و چهار ماه بود  
 پرویز بن بهرام از برادر یزدجرد است و مادرش از نسل  
 نوسروان و مدت شش ماه پادشاهی کرد از زمی بت پرویز  
 زن عاقله بود و فرخ هرمز اصفه فرسان خواست که او را  
 زن کند او با کرد اما وعده کرد او را بشی بخلوت راه دهد  
 فرخ بوعده رفت آذرمی بفرمود تا او را بکشند رستم بس  
 فرخ آذرمی را زهر داد و مدت ملک او چهار ماه بود فرخ  
 نواد بن حسن و پرویز در آن حال که سیرویه برادرانرا میکشت  
 وی خرد بود بدین سبب خرد ص یافت اما عقل و رای نداشت  
 و مدت شش ماه بود که پادشاهی نشستند بود که یزدجرد را  
 از باورس بیاوردند و پادشاهی بوی دادند یزدجرد بن بهرام

چون

چون سیرویه خوشیانشرا میکشت دایه یزدجرد او را اینها  
 بیادرس آورد و یزدکان پارس او را در اصفه می پروریدند  
 پس چون بپشتند که فرخ زاد و در مدائن پادشاهی  
 بنشانند و همه اطراف مملکت را متغلبان فرو گرفته بودند  
 و استیل مسلمانان را بود مدت هشت سال بعد از این بود چون  
 سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه قادیسیه را گرفت رستم  
 فرخ را بجنک وی فرستاد و تابعان و تواران باجواهر  
 چند نفیس بچین فرستاده بود بود بیعت و خود بهاوند  
 آمد چون بشنید که جریر بن عبداللّه را رستم بکشت و لشکر  
 هرغیت کشت و عرب خرا بیش آمدند باصفهان رفت و مدتی  
 آنجا بماند بود پس بکرمان شد و از کرمان بمرامد و آنجا افتاد  
 کرد ماهویه که نائب وی بود در آن طرف می بود بسبب جنایتی  
 که کرده بودی اندیشید پس ملک هیاطله و کونین که خاقان  
 بر سر وی آورد بر آنکه معاونه می آیند تا عرب را ببردند  
 یزدجرد بدانست که غدر خواهد کرد چون هرد و لشکر داشته

چون



بودند و عرب میکردند و در بند آن بودند که یزدجرد را بگیرند  
 بگریخت و در آسیای شد آسیایان و برانستناخت  
 و بطمع جامه و زینت و یراهه کرد و ملک از ملوک  
 فرس بجای منقطع شد و مسلمانان را مسلم گشت بجاء الله  
ما یشاء و یتب و عنده ام الكتاب و این واقعه در خلافت  
 امیرالمومنین عثمان بن عفان رضی الله عنه بود و مدت ملک  
 یزدجرد بیست سال بود و مدت عمرش سی و پنج سال و الله اعلم  
**قسم سیم خلفا** و مدت ملک ایشان و ایشان سه طبقه  
 بوده اند جمله از قریش از نسل اسمعیل بن ابراهیم صلی الله علیه  
 و سلم و ایشان با ملوک فرس با در فتنه بهم میرسنند و آن  
 در فتنه فرس او را هوشنگ گویند بیشتر احوال را بعد  
 صلی الله علیه و سلم یاد کنیم محمد بن عبد الله بن عبد المطلب صلی  
الله علیه و سلم پدر آن عبد المطلب از قریش بوده اند و مادرش  
 از اولاد یعرب بن قحطان که بعد از سلیمان علیه السلام  
 ملوک عین بوده اند و بعد از صلوات الله علیه چون به چهل

بیست  
کبری عدد

فرد  
سید جهان  
و آن خطه عرب و سواد  
و آن خطه و سواد  
ملکان و سواد

سالکی

30 سالکی رسید باری تعالی او را ابو محی مشرف کرد و بر سالت  
 به جمله خلائق فرستاد و بفرمود تا بیشتر اقا را بخوبی را  
 دعوت کند و اول کسی که بوی ایمان آورد از مردان ابو بکر صدیق  
 بود رضوانه عنه و از کودکان علی بن ابی طالب کرم الله وجهه  
 و از زنان خدیجه رضی الله عنها و بواسطه دعوت ابو بکر  
 بسیار از اکابر صحابه مسلمان شدند و لیکن اظهار نیادستند کرد  
 و نماز بجاعت کردن پیغمبر علیه السلام دعا میکرد تا باری تعالی  
 اسلام را با ابو جهل یا بعمری کرد اند در حق عمر مستجاب گشت  
 عمر رضی الله عنه چون مسلمان شد پیغمبر علیه السلام با جماعت  
 در مسجد آمد و نماز بگذارد قریش و خزرج و منافقانند  
 و قصد ها کردند اما بسبب آنکه ابوطالب رئیس قریش بود  
 و بر همکنان مقدم بود و حمایت پیغمبر علیه السلام و مسلمانان  
 میکرد و نکایتی نتوانستند کرد چون ابوطالب در گذشت و عباس  
 رضی الله عنه مردی حلیم بود و از نیت قریش از وی دفع نمی توانست  
 کرد پیغمبر صلی الله علیه و سلم بغایت متاثری می شد از هتک هتک



سیزده  
اون باوج عدد

فرمود و صحابه را در ضوان الله عليهم بتفاریق بمدینه فرستاد  
و خود از پی ایشان با ابوبکر رضوان الله عنه رفت و دو سال سپرده  
از بیعت و در مدینه اسیرم ظاهر و قوی گشت و مدت ده  
سال آنجا بیکاه بزیست و آیت سیف آنجا نازل گشت و پیغمبر  
صلی الله علیه و سلم بنفس خویش در بیست و هفت غز حاضر شد  
و در جمله مظفر آمد و در احد اگر چه بسبب غدر منافقان  
نکاحی رسید و عمن عمن رضوان الله عنه در آن غز شهید گشت  
اما در صدقه اول ظفر او را بود و شرح معجزات و غز و آت  
و حالات او بسیار است و کتابهای مطول در آن ساخته اند  
و اگر عمر وفا کند و توفیق الهی مساعدت نماید کتابی مفرد  
در آن نوشته اید ان شاء الله و چون روی در نقاب کشید  
و بجوار حق رسید سال او شصت و سه بود و زود دیگر  
در حج عایه رضوان الله عنه اذن کردند و گویند روز سیم **طیفة**  
**اول خلفاء راشدین** اند و ایشان شش نفرند چهارند که  
بیعت ایشان تمام بود و مدت خلافت ایشان قریب سی سال

شصت  
التمس عدد  
مقدار النبوة  
سال محمد صلی الله علیه و سلم  
فی مکة الحج  
م

بوده است

بوده است **خليفة اول** خلیفه رسول الله صلی الله علیه و سلم و علی اله  
ابوبکر الصدیق رضوان الله عنه چون پیغمبر صلی الله علیه و سلم از خضیر  
انس باوج قدری ارتفاع فرمود انضارد و در السقیفه جمع شدند  
و بر سعد عباد و اتفاق کردند که امیر و پیشوا گردانند ابوبکر و عمر رضی الله  
عنهما در مسجد حاضر بودند و این خبر بایشان رسید از مخالفت  
و محاربت مسلمانان و آنچه قتل اندیشند و برخاستند و پیش  
ایشان رفتند و سخن از هر باب برانند و باخرا از جمله بخلت  
ابوبکر رضی الله عنه راضی شدند و با او بیعت کردند و کار خلافت  
بروی مقرر گشت و بر رکوعی و مساعی او در اسلام حدیث ظاهر است  
و اندر زمان وی دوازده طائفه از عرب مرتد گشتند و ده  
او کفایت کرد و دوی دیگر عمر و لشکر بجانب شام فرستاد و  
اغلب شام بکوشود و مدت خلافت وی دو سال بود **خليفة**  
**دوم** امیر المؤمنین عمر بن خطاب العدوی رضوان الله عنه بود از کفایت  
و شهامت و عدالت و رای او جهان را متواتر گشته و همگان را  
معلوم مبین و مبرشده و در جهان چون وی پادشاهی نشان کس



نداد دین محمدی در بدایت و نهایت از وی قوت یافت و ریای اسلام  
 در مشارق و مغارب بر فراشت و تمامت ممالک سامات  
 و بیشتر دrom و غیره بکشد و اکاسم را قمع کرد و فارس و عراق  
 از ایشان مستخلص گردانید و او را غدرم اذان خالد حربی زد  
 و شهید گشت و مدت خلافت وی ده سال و نیم بود **خلیفه**  
**سیوم** امیرالمؤمنین عثمان ابن عفان رضی الله عنه چون عمر از رضی الله عنه  
 حرب زدند شش سو و ۱۱ مرتبه خلافت معین کرد عثمان و علی  
 و عبدالرحمن و سعد و طلحه و زبیر بی عثمان مقرر شد  
 و بدروی و بدر بیغاب رضی الله عنه و سلم بر عثمان بودند  
 و دختر رسول علیه السلام در نکاح او بوده ازین جهت او را  
 ذی النورین گویند و مدت خلافت وی دوازده سال بود و در  
 ایام وی خراسان و اذربایجان و طبرستان و کرمان گشوده  
 شد و مصر و حدود مغرب و اکثر بلاد روم بستند و اول  
 فتنه که در اسلام افتاد فروجی جمعی از مسلمانان بروی  
 و شهید کردند وی بود **خلیفه چهارم** امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه

در آن دو روز که امیرالمؤمنین عثمان رضی الله عنه شهید گشت بروی  
 بیعت کردند و مسلمانان بروی متفق شدند و عایشه  
 و طلحه و زبیر از وی جدا گشتند و وی قتل عثمان نسبت کردند  
 و بجانب حصن رفتند علی کرم الله وجهه از پی ایشان شد  
 و محاربه کردند و عایشه رضی الله عنها و عیالها باز بمدینه آورد  
 و طلحه و زبیر کشته شدند در جنگ و معاویه در مطاوعت  
 نماند و بدین غدر تمسک ساخت و میان ایشان محاربت  
 عظیم رفت و خلقی بجد از طرفین کشته شدند و آخر الامر  
 امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه بکوفه آمد و آنجا مقیم شد  
 و معاویه باز بنیام رفت و آن دیار عجله بدست فرو گرفت  
 و دعوی خلافت کرد پس از خواب سه کس اتفاق کردند  
 تا هر کسی بجای روند **علی** و معاویه و عمر و عاص و اصحابگاه  
 بیست و هفتم هجری کشت عبدالرحمن بن ملجم بی آمد علی کرم الله  
 وجهه در غار بود زخم زد و دیگر که بنیام رفته بود معاویه را  
 زخم زد و اما کارگر نبود و قضاء الله عمر و عاص از زبیر گویا



و برادر زاده بفرستاد و گشته شد و مدت خرفت علی کرم الله  
وجهه چهار سال و نه ماه بوده است **امیر المومنین حسن بن علی**  
رضی الله عنه را چون علی کرم الله وجهه سر به کشت اهل عراق با حسن  
بیعت کردند و معاویه بر محاربت وی برخاست و اهند وی  
کرد و حسن رضی الله عنه از غدر اهل عراق اندیشه کرد و با وی  
صلح کرد و بجانب حجاز رفت و چنین گویند که ز فتر اسماعیل  
جمع دار و داد و او را بر هر یک است **امیر المومنین حسن بن علی**  
**رضی الله عنه** را چون معاویه وفات یافت اهل عراق بیعت نامه  
سوی حسین رضی الله عنه فرستادند او قصد کوفه کرد  
عبد الله بن زیاد برادر زاده معاویه امیر کوفه بود لشکر  
بیش وی باز فرستاد تا او را دستگیری کند و او خواست که  
باز گردد نکذاشتند و دشت گرد بهم رسیدند و دوشه  
شمار روز مقاتله و محاربه رفت تا لشکر حسین رضی الله عنه  
انچه بود بقتل آمد و پیران بزرگ بقتل آمدند و یک پسر  
کوچک داشت در کوهواره میگریست حسین رضی الله عنه

اواز

اواز وی بشنود و دلش بر جویند او را بخاست و در کنار  
نهاد ناگاه يك حرم زدند و آن طفل نیز هلاک شد گفت  
انا لله وانا اليه راجعون و از کنار زمین نهاد و انگاه  
تشنگی غلبه کرد لب فراق رفت که آب خورد چون آب در دهان  
کرد يك پیر در دهان حسین رضی الله عنه زدند و خون آلود  
کشت آب از دهان بر ریخت باز آمد و از قوت فرو ماند و زن  
رضی الله عنه در بر انبان قدر با قدر و تفاریق یافت و در سب  
نهم محرم نجیبید چون حشمت او در خواب رفت پیغمبر صلی الله علیه  
و سلم را در خواب دید گفت یا قرع عینی غم منی که فردا  
نزد من خواهی آمد روز دیگر حسین رضی الله عنه بقتل آوردند  
و اهل بیت او همه با علی اصغر پسر حسین رضی الله عنه ماک مانع بود  
پسر فرستادند سرو یا برهنه و جامه درین و سر حسین را  
نیز بردند چون به پسر وی بردند فرمود که این پسر را نیز  
بکشید و سر حسین را رضی الله عنه در طشت نهادند و  
حشمت در دست داشت بر لب حسین رضی الله عنه میزد و گاه بر



پیش وی حاضر بودند منع کردند که لبی که پیغمبر علیه السلام بوسه  
 برش داده باشد نشاید که ترحیب زنی و این سرکوه است  
 چه از دست وی برخیزد خدای تعالی او را از دست ظالمان  
 خلاص داد و او را رها کردند و از نسل امیرالمومنین حسین  
 رضی الله عنه او باز ماند **طبقه دوم** خلفای بنی امیه مدتی ملک  
 ایشان نبود و پنج سال بود و عدد ایشان سیزده است و خدا را  
**معاویه بن ابی سفیان** بن معاویه **مروان بن حکم** **عبد الملك**  
 ابن مروان **ولید بن عبد الملك** **هشام بن عبد الملك** **ولید بن یزید**  
**یزید بن ولید** **ابرهیم بن الولید** **مروان بن محمد** بن مروان بن حکم  
 اول **معاویه** از دهان عرب بود و از انبیا عمر رضی الله عنه در  
 جانب شام امیر بود اما استقامت کار و استبداد در تدبیر  
 محال است مدتی بیست سال یافت بعد از وفات امیرالمومنین علی  
 کرم الله وجهه **یزید بن معاویه** چون معاویه درگذشت یزید بجای  
 وی بایستاد و مدتی چهل سال پادشاهی کرد و در آخر عهد وی  
 عبدالنه بن زبیر خروج کرد بجاز و چون یزید درگذشت کار وی قوی

سلیمان بن عبد الملك عمر بن عبد العزيز  
 یزید بن عبد الملك صح

کشت

کشت و جمله عراق بوی اتفاق کردند و بروی بمبازنا ایام عبد  
 الملك ابن مروان پس و حجاج را بفرستاد تا با وی محاربت  
 کرد و او را بیاوخت **مروان** بن حکم چون یزید درگذشت پیش  
 خالد خرد بود بنی امیه بر مروان اتفاق کردند و شام از عبدالله  
 زبیر نگاه داشتند چون نه ماه بگذشت زن یزید زن مروان  
 شد بود او را زهر داد و هلاک کرد **عبد الملك بن مروان** چون  
 بدش درگذشت اهل شام با وی بیعت کردند و او حجاج بن  
 یوسف را بمقتله ابن الزبیر فرستاد چون ازان فراغ شد  
 او را بجای عراق و بارس فرستاد و او برادرش محمد را بارس  
 فرستاد و شهر شیراز او ساخته است که پیش از آن اصف  
 شهرستان بوده است و مدتی ملک او بیست و یک سال بود  
**ولید بن عبد الملك** نه سال و چند ماه پادشاهی کرد و در ایام او  
 بمبازنا و از انهر کسوفه شد **سلیمان بن عبد الملك** و او را  
 مفتاح الخیر خوانند و چه ولید ظالم بود و در ایام او باران اندک  
 آمد و قحطی عظیم بدید شد چون پادشاهی سلیمان رسید



عدل پیمانه کرد و باری تعالی بآران فرستاد و فراخی در عالم  
 ظاهر گشت و مدت ملک او دو سال و هشت ماه بود **عمر**  
**بن عبد العزیز بن مروان** بعد از خلفاء راشدین رضی الله عنهم  
 چون وی خلیفه بعلم و دیانت و تقوی بنوده و با اهل بیت نبی  
 صلی الله علیه و سلم و علیهم اجمعین تفرات حبشی و امیر المؤمنین  
 علی را کرم الله وجهه تعظیم داشتی و مردمان را از سب و بی شرفی  
 کردی و مادر وی از اسباط امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه بود  
 و دو سال و نیم خلافت **یزید بن عبد الملک** پادشاهی با جمال  
 و ایام خلافت او مدت چهار سال بود و در اثنا آن مدت  
 ابو عبد الله ابن محمد بن علی بن عبد الله ابن عباس آغاز دعوت کرد  
 و ابو مسلم خراسانی را که از ابنای ملوک فرستاد فرمود تا دعوت  
 کند **هشام بن عبد الملک** مردی صاحب رای بود مدت نوزده  
 سال و هفت ماه پادشاهی کرد و **یزید بن عبد الملک** یکسال  
 و سه ماه پادشاهی کرد انگاه محمد ابن خالد المقری او را خلع کرد  
 و بایزید بیعت کرد **یزید بن الولید** مادرش شاه افرید بود دختر

فریدرز

فریدرز بن یزدجرد بن شهریار و جوانی عالی نیکو سیرت بود  
 مدت ملک او شش ماه بود **ابرهیم بن الولید** ولی عهد برادر  
 بود و مدت سه ماه و چند روز پادشاهی کرد پس مروان  
 بروی خروج کرد و از وی بستد **مروان بن محمد بن مروان الحکم**  
 از ایام ولید ابن عبد الملک امیر مصر بود و چون با وی بیعت  
 کردند برقرار انجا یک می بود تا اولاد عباس رضی الله عنه بروی  
 خروج کردند انقباط دولت بنی امیه غروب کرد و مدت ملک  
 او پنج سال و دو ماه بود و الله اعلم **طیقه سیم** خلفاء بنی عباس  
 رضوان الله عنهم عدد ایشان سی و هفت نفر مدت خلافت ایشان  
 یا نصد و بیست سال و هذا اسماء **ابو العباس الصفاح** عبد الله  
 بن محمد بن علی بن عبد الله ابن عباس **المصور** ابو جعفر عبد الله  
**المهتدی** محمد بن عبد الله الهادی موسی بن محمد **الرشید**  
 هرون بن محمد **الامین** محمد بن هرون **المأمون** عبد الله بن هرون  
**المعتصم بالله** محمد بن هرون **الواثق بالله** هرون بن المعتصم  
**المتوکل علی الله** جعفر بن المعتصم **المستنصر بالله** محمد بن المتوکل

یا نصد  
 بیست و یک  
 بیست و یک  
 بیست و یک



المستعين بالله احمد بن محمد المستعصم **المعتز بالله** ابو عبد الله  
 محمد بن المتوكل المهتدي بالله محمد بن الواثق **المعتز على الله**  
 احمد بن المتوكل المعتضد بالله احمد بن طحان بن المتوكل  
 المهتدي بالله محمد بن الواثق **المكتفي بالله** علي بن المعتضد  
 القاهر بالله محمد بن المعتضد **المقتدر بالله** جعفر بن المعتضد  
 احمد بن احمد **المقتدر المتقي بالله** ابراهيم بن احمد **المقتدر**  
**المستكفي بالله** عبد الله بن علي بن احمد **المطيع لله** الفضل  
 بن **المقتدر الطالح لله** عبد الكريم بن **المطيع القادر بالله**  
 احمد بن اسحق بن **المقتدر القائم بامر الله** ابو جعفر عبد الله  
 بن **القادر المقتدي بالله** ابو القاسم عبد الله بن احمد بن  
 القاسم **المستظهر بالله** ابو العباس احمد بن **المقتدي المسترشد**  
**بالله** ابو منصور الفضل بن **المستظهر الراشد بالله** ابو جعفر  
 منصور بن **المسترشد المتقي لامر الله** ابو عبد الله **المستظهر**  
**المستنجد بالله** ابو المظفر يوسف بن **المقتفي المستضي بنور**  
 الله الحسن بن **المستنجد الناصر لدين الله** ابو العباس احمد بن **المستضي**

الظاهر

**الظاهر بالله** ابو نصر محمد بن الناصر **المستنصر بالله** منصور  
 بن **الظاهر المستعصم بالله** ابو احمد عبد الله بن **المستنصر**  
 ابو العباس عبد الله بن محمد بن علي بن عبد الله ابن العباس  
 سبب خروفت ابيسان بود که محمد بن علي واعيان بر کاشت  
 تا ايسران و ابراهيم و بعد از وی ابو العباس را دعوت کنند و بيشتر  
 اهل خراسان و عراق بران هم داستان شدند و مروان را  
 اطاعت نکردند و چون مروان پادشاه شد خلق از و  
 بيشتر نفور شدند ابو سلمه الحارثي که از دوسای کوفه بود  
 ابراهيم را از حجاز بخواند و او باد و از ده تن از اقارب  
 دوی بکوفه نهاد اتفاقا کسان مروان بوی رسیدند  
 و او را بگریزند و بنزد مروان بردند تا او هلاک کرد  
 ابو العباس با تمامت خوديآن بکوفه آمد و خلق بروی  
 جمع شدند و روز جمعه سیزدهم ماه ربيع الآخر سنه  
 اثنين و ثلثين مائه با وی بيعت کردند و نماز جمعه  
 از بی وی بگذاردند و روز ديگر ابو العباس لشکر جمع کرد

۹۰۲  
 تاريخ جلودن نخستين خلفاء عباسيه



و برادرش منصور را بواسطه فرستاد و بخاری قال بن میسر  
امیر عراق بود و عم خویش عبدالله بن علی بجانب شام فرستاد  
و بمقاتله مروان هردو مظفر باز گشتند و مدت خرفت  
او چهار سال و هشت ماه بود **المنصور ابو جعفر عبدالله بن**  
**محمد** در اواخر ایام ابو العباس **محمد** رفت و در مراجعت  
نقی برادر و عهدنامه او بخرفت و ولی عیسی بن موسی بن علی  
بن عبدالله بوی رسید چون پسرش مهدی بزرگ شد  
عیسی راضی کرد و ولی عهدی باو داد ابو مسلم که صاحب  
دعوت ایشان بود در خراسان بتوهم عصیان و استغفار  
از وی داشت او را اهلک کرد و محمد و ابراهیم پسران عبدالله  
ابن الحسن بن علی بن ابی طالب رضی الله عنهما بروی خروج  
کردند و لشکر فرستاد تا ایشانرا بقتل آوردند و شهر  
بغداد در سینه غم و اربعین و مائه بنا کرد و مدت  
خرفت بیست و دو سال بود و از ائمه کبار که دعوی  
بودند امام ابو حنیفه کوفی و امام مالک مدنی و امام شافعی نوری

رضی الله

تاریخ بنیاد بغداد

رضی الله عنهم بودند **المهتدی محمد بن عبدالله منصور** **محمد**  
میرفت و رنجور شد و در راه چون به بزمین رسید بدو  
منزل مکه در گذشت و مهدی با وی بود و اندک مکه  
با وی بیعت کردند و در زمان وی بجانب خراسان  
شخصی ظاهر شد و دعوی پادشاهی کرد و از آنجا که  
بجانب ذوالستان شد و مهدی سپهبدان خراسان بفرستاد  
تا او را اهلک کرد و حسین بن علی بن حسن العلوی در مکه  
دعوی خرفت کرد و او در ایام هادی کشته شد و مدت  
خرفت او ده سال و چند روز بود **الهادی موسی بن**  
**محمد** چون پدرش در گذشت او بجانب جرجان بود و چون  
اکامه شد باز بغداد آمد و قریب هفت سال خرفت بزیست  
**الرشید هارون بن محمد** چنین گویند که در آن سبب که  
هادی وفات یافت با او بیعت کردند و مأمون بوجود  
آمد ازین سبب آن سبب را اللیلۃ الهاتمه گویند  
اول کسی که با او بیعت کرد یحیی بن خالد البرمکی بود که



از اولاد ملوک ساسان بوده است و از آن جهت وزیر شد  
 و بعد از مدتی جعفر بن یحیی را بکشت و یحیی را مجبور کرد  
 و در اول دور او بسیاری از اکابر حجاز که با علی متفق  
 بودند به بغداد آورد و از آن زمن امام ابو عبدالله محمد  
 ابن ادریس الشافعی بود و در آن ایام امام ابو یوسف قاضی  
 بود و امام محمد بن الحسن و ابی بیت المال و شافعی چند نوبت  
 در حضور رسید با ایشان مناظره کرد رسید در شان  
 وی معتقد شد و او را خلعت داد و چند سال در بغداد  
 درس گفت و از جمله مرزبانان او امام احمد بن حنبل بود  
 پس بمصر رفت و آنجا بجا حق پیوست و مدت خلافت  
 هرون بیست و سه سال بود و وفات او در طوس بود  
**الامین محمد بن هرون الرشید** او را ولی عهدی داد و مأمور  
 بسلطنت خراسان فرستاد پس چون امین پادشاه  
 شد علی بن عیسی بالشکر تمام بکرب مأمون فرستاد  
 و مأمون طاهر بن الحسین که عامل وی بود بدر لشکر

فرستاد

فرستاد و میان ایشان مقاتله کرد و رفت و لشکر امین منهزم  
 گشت و از بیهوشی امین به بغداد رفت و امین را هلاک کرد و مدت  
 خلافت او چهار سال و هفت ماه بود **المأمون عبدالله بن**  
**هرون** و اعلم خلفاء بنی العباس بود و در فنون علوم شروع  
 داشت و بیشتر علوم حکمی در انیام او بازبان عربی کردند  
 و با سادات میل داشت و ازین جهت ولی عهدی بعلی  
 بن موسی بن جعفر الصادق داد و بنی عباس از آن نافته  
 شدند و او را خلع کردند و با ابراهیم المهدی بیعت کردند  
 مأمون حسن بن سهل ساسانی را بفرستاد و ابراهیم را  
 اسیر کرد و علی بیشتر وفات یافت و مدت خلافت او  
 بیست سال و پنج ماه بود **المعتصم بالله محمد بن هرون**  
 او را خلیفه مثنی کونید سبب آنکه هشتم خلیفه بود از انباء  
 عباس و هشتم بطی و هشت سال و هشت ماه و هشت  
 روز خلافت کرد و قاضی القضاة در انیام او و احمد بن  
 داود بود از فقهای بزرگ اسمعیل المزی و ربیع المرادی و امام

عجیبه



احمد نیز در حیات بود و معتصم بسبب آنکه با اعتزال میلی  
 داشت و معتقد حفظ افراد بود و او را ترجیب نکردی  
 و گاه گاه رجائیزی **الوائق بالله هرون بن المعتصم** مردی  
 بغایت قوی بود چنانچه کوفت بهر دستی کوفتند نگاه  
 داشتی تا یوستش جدا کردی و مدتی خرفت او پنج  
 سال و نه ماه بود **المتوکل علی الله جعفر بن المعتصم** مردی  
 سنی بود و فقها و محدثان را دوست داشتی و امام احمد را  
 ترجیب کردی و اندر ایام او وفات یافت و بعد از  
 چهار دو سال و نه ماه که خرفت کرد بدست و صیف  
 حاجب بوعاشرازه کشته شد سبب آنکه فتح خاقانی را  
 برکشید و اقطاع و صیف بوی داد **المستنصر بالله محمد**  
**ابن المتوکل** او با ترکان با کشتن پدر هم داستان بود  
 لا جرم بعد از شش ماه بجنایه در گذشت **المستعین بالله**  
**احمد بن محمد بن معتصم** در ایام او حسن ابن زید العلوی در طبرستان  
 خروج کرد و جبل دیم باوی یکی شدند و ری بکشدند و مدت

قوة باروی وائق

سال

سال خرفت کرد پس ترکان او را خلع کردند و با معتز بالله  
 بیعت کردند **المعتز بالله محمد بن المتوکل** چهار سال و نیم خرفت  
 کرد انگاه ترکان او را بکشتند و بر گردن میزدند تا  
 خود را خلع کرد پس او را محبوس کردند و طعام از وی  
 باز داشتند تا وفات یافت **المهتدی بالله محمد بن الواثق**  
 بغایت متورع و متزهّد بود و اغلب شب نماز مشغول بودی  
 و کهنه جبه پوشیدی و بر کلیه شستنی و در ایام او هیچ مرگی  
 و محرمات نماند و تمام منافع شد و کسی را یاری آن نبود که  
 اظهار آن کند و اولاد لیت صفار در سجستان خروج کردند  
 قریب سالی در خرفت مهلت یافت **المعتد علی الله احمد بن**  
**المتوکل** چون باوی بیعت کردند برادر را ابو محمد طحی بن  
 المتوکل بن یمن و حجاز فرستاد و بیست و سه سال و سه  
 ماه خرفت کرد و در ایام او کار صفار باین بغایت رسید  
**المعتضد بالله احمد بن طحی بن المتوکل** مردی بغایت مهیب بود  
 چنانچه او را اسفاح نماند گفتندی و در آخر ایام او امیر اسمعیل



ابن احمد الساماني خروج کرد و عرویت بدست او اسیر شد و مدت  
خلافت او نه سال و هفت ماه بود **المکتفی بالله علی بن احمد**  
**بن طلحه** بغایت فصیح و جمیل بود و در ایام او محمد بن هرون  
در هارستان خروج کرد و مکتفی با سمیع سامانی نامه  
نوشت تا او برفت و با محمد هرون حرب کرد و محمد هرنیت شد  
و در هرنیت بقتل آمد و مدت خلافت او نه سال و هفت ماه  
بود **المقتدر بالله جعفر بن احمد بن طلحه** در عهد او الناصر بن  
الحسن بن علی الحسینی در دیار دینم خروج کرد و کشته شد  
و عماد الدوله که اول ملوک دینم است با وی بود و قاضی  
ابوالعباس بن شرح قاضی شیراز بود و مقتدر بدست  
بعضی از خواص کشته شد بود و در کار خلافت و هرن پدید  
آمد و مدت خلافت او قریب بیست و پنج سال بود **العلی**  
**بأنه محمد بن المعتض** چون پدرش را شهید کردند او را  
نامزد خلافت کردند و بعد از سالی و نیم او را خلع کردند  
و با بیززاده مقتدر بیعت کردند **الرازی بالله احمد بن احمد**

ابن جعفر مدت خلافت او شش سال و ده ماه بود **المکتفی**  
**بأنه ابرهیم بن احمد** مقتدر قریب چهار سال خلافت بنام و  
بود و بعد از آن او را میل کشیدند **المستکفی بالله عبدالله بن**  
**علی بن احمد** او را بیعت کردند و بعد از سالی و چهار ماه مقتدر  
الدوله احمد بن بویه او را محبوس کرد و بیززاده بنشاند  
**المطیع لله الفضل بن المقتدر** سی و یک سال خلافت کرد  
بعد از آن ترکان که بنی زاده کان خلفا بودند غوغا کردند  
و بر یکدیگر برآمدند و از آن قشنه ها ظاهر شد و او خود را  
خلع کرد و تفویض خلافت به بیززاده کرد **الطایع بالله عبدالکریم**  
**بن فضل** هفت سال و نه ماه خلافت کرد و در قشنه و زحمت  
و با خرازم بهاء الدوله بن عضد الدوله او را خلع کرد  
و با بیززاده او بیعت کرد **القادر بالله احمد بن اسحق بن المقتدر**  
در ایام او سلطان محمد بن سبکتگین عبدالملک بن سامان  
هرنیت کرد و خراسان با استقلال فرو گرفت و خلافت او  
چهل و یک سال و چهار ماه بود **القائم بالله ابو جعفر عبدالله**



ابن القادر در ایام او طغرل بنکین ابن میکائیل بن سلیمان بن جوق  
خروج کرد در خراسان قائم بامر الله او را خلعت فرستاد  
و برکن الدوله لقب کرد و بعد از آن بسا سرب که اسفند بغداد  
بود اهنك قائم بامر الله کرد و او را در محکم قریش مجوس  
کرد و قائم بامر الله بطغرل بنکین استعانت کرد و عمید الدوله را  
گفت جواب مختصری که او را بدان و قوفی تمام حاصل شود  
بنویس عمید الدوله بنویست که قلنا یتیمم جلو ولا قبل لهم  
بها ولا تخیرهم منها اذله و هم صاعزون و سلطان بالشکر  
تمام رفت و میان واسط و کوفه جنگ کرد و بسا سرب  
هرغیت شد و سلطان از آنجا بجزمت خلیفه رفت  
و او را باز ببغداد آورد و چون نزدیک شهر رسیدند  
سلطان بیاده در رکاب میرفت و خلیفه مبتالنه میکرد  
و میگفت اربک یا رکن الدین و از آن روز لقب سلطان  
از دوله بادین مبدل شد و مال بغداد در تصرف سلطان  
آمد و مدت خلافت او چهل و چهار سال و هشت ماه بود

المقتدی

المقتدی بالله ابو القاسم عبدالله بن احمد بن القاسم مدت خلافت  
او نوزده سال و هشت ماه بود چنین گویند که بمفاجآت  
در گذشت و در روز وفات او یازده ملک بزرگ مثل ملک  
هند و ترک و چین از دنیا رحلت کردند **المستظهر بالله**  
**ابو العباس احمد بن المقتدی** در ایام او دولت آل بویه مقتضی شد  
و شبانکار در بارش مستول شدند و شرع آن بجای خود  
کرده اند و مدت خلافت او بیست و پنج سال بود **المسترشد**  
**بالله ابو منصور الفضل بن المستظهر** محمود ابن محمد بن ملک شاه  
السلجوقی بغداد را احصار داد و باخر لامر بمصالح بازگشت  
و در آن نزدیکی وفات یافت پس مسترشد روی بعراق آورد  
و چون از دینور بگذشت بمسعود برادر محمود رسید و میان  
ایشان محاربه قائم گشت و مسترشد هرغیت شد و مسترشد  
اسیر شد و در سر ابروه مسعود مجوس بود که ملحق او را  
کار زدند و در ایام او محمد تومرت که بعلم و تقوی مشهور بود  
و از حجة الاسلام تربیت و تعلیم یافته بود در سنه اربع و خمسماء



بجانب مغرب خروج کرد و در سنه اربع و عشرين وفات یافت  
و عبد المؤمن بن علی از اصحاب او حکم و صایت بر کار او قیام نمود  
و عامت محالک مغرب بستد و حیان نمایند که هنوزان دیار  
در تصرف او بود و او مانده است و مدت خلافت او هفت سال  
و هفت ماه بود **الراشد بالله ابو جعفر منصور بن المسترشد**  
چون مسترشد اسیر گشت در بغداد با او بیعت کردند و در بند  
کنیده خواستن بود که سلطان مسعود بغداد رفت و شهر در  
حصار گرفت و بعد از چند ماه راستد باملك موصل که بخت  
و بموصل رفت و از آنجا یکبار باز با بجان آمد و بعد از آن قصد  
عراق کرد و در راه بدست ملحدان شهید گشت و مدت خلافت  
او دو ماه و چند روز بود **المتقی بالله ابو عبد الله محمد بن المستنصر**  
چون راستد بکربلا بخت مقتفی با مسعود بیعت کرد و مسعود باز  
گشت و در ایام او سنقر سلغری در فارس بر اتابک این ملک شاه  
سلجوقی خروج کرد و غزان سلطان سنج را اسیر کردند و مدت  
خلافت او بیست سال و چهار ماه و نیم بود **المستجد بالله ابو المظفر**

یوسف

**یوسف بن مقتفی** یازده سال خلافت کرد و در زمان او کار آل  
سلجوق ضعیف شد **المستضی بنور الله الحسن بن المستجد** و در ایام  
او دولت غزنیان منقطع شد و ملک غوری بر بود همد و غزنه  
و خوارزمشاه بر بود و خراسان و بنین کان آل سلجوق بر بود و گشت  
گشتند و مدت خلافت او نوزده سال بود **الناسر لدين الله ابو**  
**العباس احمد بن المستضی** مردی دلاور و دانا بود و در ایام او  
دولت آل سلجوق درین دیار با انجام رسید و سلطان محمد بن  
تکش مستول گشت و غزنی بغداد کرد و شیخ الشیوخ شهاب  
الدین سرور دی قدس شریع بر سالت بروی رفت و سخن وی  
نشنوید و در راه بر رفت عظیم در افتاد و بسیار از لشکر بایان  
هرک شدند و سلطان بر رسید و باز گشت و غزنی بکنید  
خان بروی خروج کرد و ابن قصاب وزیر ناصر قصد خوارزمستان  
کرد و مدت خلافت او چهل و پنج سال بود **الظاهر بالله**  
**ابو نصر ابن محمد الناسر** قدر شش ماه در خلافت مهلت یافت  
**المستنصر بالله منصور بن الظاهر** در زمان او خوارزمیان

نورده  
اون طغوز عدد

ظاهر کرامت حضرت شهاب الدین سرور دی  
قدس شریع







معمد علی الله امیر محمد بن طاهر را که حاکم عراق بود بفرستاد  
تا با وی محاربت کند اتفاقا او اسیر گشت و کار یعقوب ارتفاع  
یافت و اهلک فارس و خودستان نمود و جمله مستخر کرد و مجد  
شاهور مقام ساخت و آنجا در سنده غنم و گاو و گوسفند و مگن  
وفات یافت و ابتداء ظهور امر اسنده غنم و گوسفند و مگن  
بود **عمرو بن اللیث** چون برادرش درگذشت باز جای او  
الیتاد و تمامت ممالک برادر در تصرف او رد و تاحدی  
مستول گشت که در بغداد بنام او خطبه کردند و پیش از آن  
خطبه جز خلیفه را دعای نکردن و در متصرفی سغ و افر  
سند سبج و ثمانین و مائین اسمعیل سامان اندر بلخ  
اورا اسیر کرد و در حبس بغداد بکمر سنگی وفات یافت  
و چنین گویند که در اسفار مطنج او را سیصد شتر  
و زیادت کسیدی و یک حیم داشت و از انا و او سجد  
عتیق شیرازست **طاهر بن محمد بن عمرو** چون عمر و لیث اسیر  
گشت طاهر بکربخت و به سجستان رفت و لشکر جمع کرد

و به پارس آمد معتضد پدر را با سپاه تمام بحرب وی فرستاد  
طاهر از وی بکربخت و به سجستان رفت و آنجا وحلت کرد  
و ایام دولت صفایان سپری گشت **طائفه دوم سامانیان**  
مدت ملک ایلیان صد و بیست سال و شش ماه و عدد  
ایلیان ده نفر و ملک ایلیان از دیار ترکستان تا حدود  
هند و فارس و عراق بود و مقام ایلیان بخارا و همدان  
**اسمعیل بن احمد السامانی ابو نصر احمد بن اسمعیل ابو الحسن**  
**نصر بن احمد نوح بن نصر عبد الملك بن نوح الامیر منصور**  
ابن نوح **الامیر نوح بن منصور** الامیر ابو الحسن منصور ابن  
نوح **الامیر عبد الملك بن نوح** **الامیر نصر اسمعیل بن نوح**  
اسمعیل بن احمد السامانی اول سامانیان که یادشائی کرد  
او بود مردی عادل صاحب رای بود و پیوسته با خلفا  
اظهار اطاعت کردی و مشایعت او امر دیوان عزیز داشتی  
و واجب و لازم دانستی و مدت ملک او هشت سال بود  
**ابو نصر احمد بن اسمعیل** بعد از پدر حکم و دانت و تقدیم دار



الحرفه مدت شش سال و شش ماه بمهراسم پادشاه قیام نمود  
بعد از آن بدست جمعی از بزرگان کشته شد **ابو الحسن نصر بن**  
**احمد** سی سال در عدل و راستی و نترایادی و نضر موالی  
و قهر اعدای دایت پادشاه و جهانذاری بر فراست حسن  
بلجام شهادت سیاست دنیا بسعادت عقبی ملتجم و متصل  
گردانید **نوع بن نصر** دوازده سال در جهانذاری بسر برد  
و ایام دولتش بمهرامد **عبد الملك بن نوع** مدت هفت سال  
و شش ماه و پانزده روز اسب در میدان جهان تباخت  
و باغزال مرا از اسب در افتاد و در گذشت **منصور بن نوع**  
مدت ملک او پانزده سال و نه ماه بود **نوع بن منصور** اول  
امراء خراسان بروی عاصی شدند و او نامه کرد بناصرالدین  
سبکتگین که سینه غزنه بود تا سر ایشان از وی کفایت  
کرد و قیادت جیوش خراسان بوی و ذالک فی سنده اربع نخلین  
و نثمائے مدت ملک او بیست و یک سال و هفت ماه بود  
**ابو حارث منصور بن نوع** بعد از یکسال و نه ماه که پادشاهی

کرد

کرد بکنوزون بصر حسن او را اسیر کرد و به برادرش سبعت کرد  
**عبد الملك بن نوع** چون نوبت پادشاهی بوی رسید خواست که  
قیادت جیوش خراسان از سلطان ناصرالدین محمود سبکتگین  
صرف کند و از آن سبب میان ایشان محاربه و مقاتله ظاهر گشت  
و **عبد الملك** بهزیت باز به بخارا شد و ملک ترک اندک خان  
بر روی حمله کرد و مسلط گشت و ممالک از در ماوراء النهر  
بدست فرو گرفت **النصر بن اسمعيل بن نوع** چون **عبد الملك** اسیر  
گشت او بگریخت و بخراسان آمد و از آنجا بخرجان و روی شد  
و باز بخوارزم رفت و از هیچ فرین بوی و فای بسم آن مظلوم  
نرسید بلکه جمله رنج و زحمت یافت و سلطان محمود راه را بروی  
سپرد و اتفاقا شبی بکشت این بهیج العربی فرود آمد  
و آنجا بیکه او را هلاک کردند و ایام سامانیان با خبر رسید  
**طائفه سیم** غزنیان عدد ایشان دوازده نفر ملک ایشان  
صد و شصت و یکسال اگر چه ابتدا این طائفه در  
ایام دیلمه بود اما چون ایشان از موالی سامانیان اند و آن



موازی هم نخواستیم که ذکر این دو طائفه از یکدیگر گسسته شود  
و هذا اسماءهم **سلطان محمد سبکتکین** **السلطان مسعود السلطان**  
**محمد بن محمد** **السلطان** **مودود بن محمد** **السلطان مسعود بن مودود**  
**السلطان علی بن مسعود** **السلطان عبد الرشید بن محمد** **السلطان**  
**ابرهیم بن محمد** **السلطان مسعود بن ابرهیم** **السلطان** **نشا**  
**بن مسعود** **السلطان بهرام شاه بن مسعود** **السلطان خسرو شاه**  
**ابن بهرام شاه** **السلطان محمد بن سبکتکین** در سنه اربع و ثمانین  
و ثلثمائة ناصرا الدین سبکتکین وفات یافت و قیادت حیوشر  
بحکم وراثت و تغویض نوع بن منصور بر وی قرار یافت و چون  
عبد الملک از وی منهرزم شد قوی گشت و شوکت تمام یافت  
و بولایت خراسان و سجستان مستقل شد و از دار الخلافه  
تبشرف و عهد نامه مخطوط گشت و سلطان لقب یافت و بعد از آن  
بجهت استعانتی که از ظلم اولاد دفرخ الدوله دیلمی بوی می رسید  
عزیمت جرجان و عراق کرد و از ایشان استخرد کرد و بجانب  
هند رفت و بسیار از قریع و بلاد هند بگشود و بتخانه ها

خراب

خراب کرد و باغ الامر اسیران سلیمان بن سلجوق از ماوراءالنهر  
بخواند بسبب مخافتی که از کثرت ایشان داشت و او را  
بقلعه کالتجار از زمین هند فرستاد و آنجا ببرد و بسبب خروج  
ایشان و سبب ضعف و اولاد گرفتن او بود و در سنه عشرين  
و اربعه مائه وفات یافت **سلطان مسعود بن محمد** **السلطان محمود** و سبب  
کرده بود تا سلطنت خراسان و عراق مسعود را باشد و ملک  
هند و غزنه محمد را مسعود از برادر التماس کرد تا او را در  
خطبه سربک گردانند و محمد اجابت نکرد پس مسعود اهنک  
غزنه کرد و پیش از وصول او یوسف بن سبکتکین محمد را  
اسیر کرد و بقلعه ساد فرستاد پس چون مسعود رسید  
یوسف را محبوس کرد و تمامت ممالک پدر و در حکم خود  
در آورد و با نفراد در آن تصرف می نمود و در آن ایام سلجوق  
از جیحون گذشتند و بخراسان آمدند و مسعود را با این  
طائفه چند نوبت محاربت و صالحت افتاد و افرام در سنه  
اثین و ثلثین و اربعه مائه هجریه منهرزم گشت و روی بغزنه



نهاد و محمد در آن ایام استقلال یافته بود چون مسعود  
بغزنه رسید محمد او را بقلعه فرستاد و پسرش احمد بن محمد  
از بقلعه رفت و او را هلاک کرد و در سنه ثلث و ثلثین  
و اربع مائه **سلطان محمد بن محمود** قریب چهارده سال بعد از پدر  
در ممالک و ولایت غزنه پادشاهی کرد و قدیری علیه ماجری  
و چون برادرش را بقتل آورد و دود این مسعود اهلند او  
کرد و غالب آمد و بقصاص پدر او را با قاتل اولاد و بقتل او  
**سلطان مودود** ابن مسعود بن محمود چون از قصاص فراخ شد  
قریب هفت سال در ولایت عم تصرف نمود چون بسنه احدی  
و اربعین و اربع مائه رسید دوی در نقاب خاک کشید  
**سلطان مسعود** ابن مودود چون پدرش رحلت کرد و طفل  
بود و چند روز پادشاهی کرد با اسم او موسوم گشت پس  
اکابر مملکت و ارکان دولت بر غم او اتفاق کردند و تابع شاهی  
بر سر او نهادند **سلطان علی بن مسعود** چون نوبت پادشاهی بوی  
رسید عبدالرشید بن محمود از سالها باز در قلعه محبوس بود

خرص

خرص یافت و لشکر جمع کرد و علی از وی منزهم گشت **سلطان عبد**  
**الرشید بن محمود** قریب هفت سال پادشاهی کرد و در سنه  
خمسین و اربعه مائه وفات یافت **سلطان ابوالمظفر ابرهیم بن مسعود**  
**ابن محمود** ایام دولت او تا سنه اثنین و تسعین و اربعه مائه  
متما دی گشت و هیچ خانه خود بنیاد نکرد الا که مسجدی  
با مدرسه خدیرا بنا کرد **سلطان مسعود ابن ابرهیم** مدت  
شانزده سال بر اسم پادشاهی قیام نمود و در سنه ثمان  
و خمس مائه رحلت کرد **سلطان ارسلان شاه بن مسعود** بر سبیل  
وراثت زمام مملکت در قبضه خود گرفت و برادرش بهرام شاه  
از وی بکریخت و التجا بسطان سنج سلیجی کرد که پسر خال او  
بود سنج بموافقت او بغزنه آمد و بارسلون محاربت کرد  
و نصرت یافت و ارسلون هزیمت گشت و سنج بهرام شاه را  
بر تخت نشاند و باز بخراسان رفت پس ارسلان مراجعت  
کرد و بهرام شاه از وی بکریخت و باز بخزمت سنج آمد  
و از وی لشکر تمام بستد و بغزنه رفت و بر ارسلان مسلط گشت

شانزده  
اون التي عدد مائة



واوراهلک  
 بن مسعود علاء الدین الحسین بن الحسن که  
 از ملوک غودست بروی خروج کرد و بغزنه رفت و بهرامشاه  
 از وی بگریخت و او برادر خود را سیف الدین در غزنه گذاشت  
 و مراجعت کرد پس بهرامشاه بغزنه آمد و سیف الدین را  
 بر کاو نساند و در شهر بگردانید و این خبر بعد از الدین رسید  
 بغایت ازان تافته شد و بالسرک ابنوع غزم بزند و پیش از رسیدن  
 او بهرامشاه درگذشت و پسر او **سلطان خسرو شاه** ابن بهرام  
 شاه بر جای پدر نشست و چون علاء الدین رسید خسرو شاه  
 بگریخت و به دیار هند رفت و علاء الدین غزنه را غارت  
 کرد و خلق بسیار بقتل آورد و پسران برادر غیاث الدین  
 ابوالفتح و محمد و شهاب الدین ابوالمظفر پسران سام ابن الحسن  
 انجا بداشت و ایشان با انواع حیل خسرو شاه را بر خود  
 ایمن کرد و دستگیر کردند و بقلعه فرستادند و تمامت  
 ممالک غزنیه مستخلص کردند و در شهر دهلی اقامت کردند  
 و خسرو شاه در سنده غنی و فخرین و غنیان و وفات یافت

و امید

و امید از روز کار غزنیه منقطع گشت و بعد از مدتی غیاث  
 الدین درگذشت و تمامت مملکت با استبداد و انفراد در تصرف  
 شهاب الدین بماند تا ایام سلطان محمد بن حسن که او را مرهون  
 در هر یک کار زد و در پیش سلطان حسن الدین انکس که از موالی او  
 بود قانع مقام او گشت و سلطنت هند او را مسلم شد و تا این  
 ایام بر او داد و مقرر ماند و از غوریان پیش ازین سه نفر  
 علاء الدین و غیاث الدین و شهاب الدین نیافتیم که یا شاهی  
 کرده اند **طائفه چهارم** دیلمیان علاء الدینان هزده نفر  
 مدت ملک ایشان صد و بیست و شش سال و هذا اسمائهم  
**علاء الدوله** ابو الحسن علی بن بویه **دکن الدوله** الحسن بن بویه **معز الدوله**  
 احمد بن بویه **عضد الدوله** ابوشجاع قبا خسرو بن الحسن **فخر الدوله**  
 علی بن حسن بن بویه **مؤید الدوله** بویه ابن الحسن **علاء الدوله**  
 ابن معز الدوله **مجد الدوله** رستم بن فخر الدوله **شرف الدوله** ابن عضد  
 الدوله **مصام الدوله** بن عضد الدوله **بهار الدوله** بن عضد  
 الدوله **سلطان الدوله** ابن عضد الدوله **شرف الدوله** بن بهار الدوله

84



عماد دین الله مرزبان ابن سلطان الدوله الملك الرحيم ابو نصر ابن  
عماد دین الله الملك ابو منصور ابن عماد دین الله عز الملوك  
الملك ابو سعيد خسرو شاه بن عماد دین الله الملك ابو علی ابن عماد  
دین الله الامیر عماد الدوله ابو الحسن علی بن بویه الذی  
وربدا امر بجذمت ناصر الخ مشغول و او چون شهید گشت  
عماد الدوله بکریخت و بخراسان رفت و بجذمت و الی انجا  
مشغول شد و خلق بسیار از دیلمه بروج جمع شدند و الی  
از شوکت او خوفناک شد خواست که او را محبوس کند  
عماد الدوله از آن آگاه شد بکریخت و بجانب اصفهان شد  
والی انجا ابوالمظفر یاقوت او را بکود دادند و عماد الدوله  
چون مقصدی و مرادی نیافت بضرورت باوی بجنک  
در ایستاد و مظفر را اسیر کرد و اصفهان او را مسلم  
شد پس آن خبر بیاقت رسید و او در شیراز بود لشکر  
جمع کرد و روی به عماد الدوله نهاد و باوی محاربت کرد و شهر  
باز گشت و عماد الدوله از بی او بیار س آمد و از انجا بخوستان

رفت

رفت و حمله را بکشد و نیز مال و معاشه بغداد در تصرف  
آورد و در خطبه بعد از خلیفه او را دعا کردند و عمر  
الدوله را انجا بکماشت و رکن الدوله را بجانب اصفهان  
و در خراسان و خود را مقیم شیراز کرد و انجا بیکه  
وفات یافت و صاحبی در کتاب تابعی آورده است که  
النیان از نژاد بهرام گورند و در بداء السلام پدران  
النیان بکریختند و بجیل رفتند و مدت ملک او  
شانزده سال بود **رکن الدوله الحسن بن بویه** چون عماد  
الدوله وفات یافت او شیراز آمد و مدتی انجا بود  
پس محاکمت به پسران قسمت کرد و فارس بعضی الدوله  
داد و اصفهان و قم و قزوین و اهر و زنجان بپوت  
الدوله و همدان و دینور و مضافات آن بفخر الدوله  
و پسر کوچکتر امین ابو العباس نام بعضی الدوله سپرد  
و بری شد و انجا وفات یافت و مدت ملک او  
بیست و هشت سال بود **عز الدوله ابو الحسین احمد**



از طرف برادر در جانب بغداد حاکم بود و از آنجا  
عزم شام کرد و در ایام دکن الدوله **عبداللّه**  
**ابو شجاع قباخسرو** نور حدقه و نور حدیقه آل  
بویه است و هیچ کس از ملوک جهان در عالم بعلم  
و هنر بیایه وی نیافتند و منائر و مناقب معاد او  
معروف و مشهور است و از آثار او دار الشفاء بغداد  
و شیراز است و مشهد مقدس میرالمومنین علی بن  
طالب کرم الله وجهه در حدود کوفه و بنی که در رود  
کر ساخت که نظیر آن در جهان نیست و به بندامیر  
معروفست و این امیر کلک بود که بند ساخت و چون  
بند تمام کرد گفت حکم حکم عضد اما بند بندامیر و خود را  
در آب انداخت و از قبلی شیراز شهری بغایت خوش  
بنا کرد و امروز مزرعه است و انرا سوق الامیر  
گویند و چون عز الدوله بختیار ابن معز الدوله کشته  
شد عضد الدوله بجانب بغداد رفت و اولاد او

جمله گرفت از عمه الدوله ابواسحاق و امیر ابوطاهر که  
بنام و مصر بوده اند و آن صوب داشتند و بعد از آن  
بغداد باو و اولادش افتاد و وفیات او در بغداد بود  
و قبر او در مشهد کوفه است و از معاصران او قاضی ابوبکر  
باقلانی و شیخ الشیوخ ابو عبد الله الخفیف و قاضی ابوبکر  
البیضاوی و استاد العزیز ابو علی النسوی قدس الله  
ارواحهم و مدت ملک او سی و چهار سال بود **مؤید الدوله**  
**ابو منصور بویه** ابن دکن الدوله در ایام پدر با صفهان  
می بود و چون پدرش درگذشت به ری رفت و بجای  
پدر نشست و هفت سال و شش ماه بزیست و میان  
او و فخر الدوله و شمس المعالی قابوس که والی طبرستان  
و قهستان بود محاربات رفت و در جمله ضفر او را بود  
**فخر الدوله ابو الحسن علی بن دکن الدوله** بمقتضی وصیت پدر  
در همدان می بود پس مؤید الدوله بمعاذت عضد  
الدوله او را از علاج کرد و به نیشابور رفت چون مؤید



الدوله نماز حاجب اسمعيل ابن عباد بوی نامه کرد و بازگشت  
و متصرفات خود و ازان در نخست تصرف آورد و سیزده  
سال و یازده ماه دیگر در امارت بزیست و از وی سه  
پسر عباد بن محمد الدوله و شمس الدوله و عز الدوله و محمد الدوله  
بازجای وی ایستاد و سلطان محمد سبکتگین بروی  
مستول گشت و ممالك او مستخلص کرد **شرف الدوله ابو**  
**الفوارس سرزین** ابن عضد الدوله چون پدرش درگذشت  
او بکرمان بود چون آگاه شد بشیراز شتافت و از آنجا  
ببغداد شد و تعامت ممالك پدر در تحت تصرف آورد  
و این حال در زمان الطایع نه بود و مدت شش ماه  
یادشائی کرد **صمصام الدوله** ابو کالنجا از مرزبانان او  
با عضد الدوله بود و عضد او را ولی عهد کرد و بعد از پدر  
مدت چهار سال و شش ماه امیر بغداد بود بعد از آن  
چون شرف الدوله بغداد رفت امارت با وی گذاشت  
و با شرف الدوله بشیراز آمد چون شرف الدوله وفات یافت

با او بیعت کردند و نه ماه یادشائی کرد بعد از آن ابو القاسم  
و ابو نصر پسران عضد الدوله بروی خروج کردند و او هر بیت شد  
و بدو دمان از اسافل شیراز گشته شد **بها الدوله** ابو النصر  
خمس و فیروز بن عضد الدوله ولی عهد شرف الدوله و اصمصام  
الدوله زند بود او در بغداد امیر بود چون صمصام گشته شد  
بغادر آمد و قادر بابنه شاهنشاه قوام الدین بقتل فرمود  
و مدت بیست و چهار سال و سه ماه یادشائی کرد و بارجان  
درگذشت **سلطان الدوله** ابو شجاع ابن بها الدوله ولی عهد پدر  
بود مدت دو و از دو سال و چهار ماه یادشائی کرد و برادرش  
قوام الدین ابو الفوارس سرزین در زمان او خروج کرد و خضر  
نیافت **شرف الدوله** ابو علی الحسن بن بها الدوله چون سلطان  
الدوله از بغداد بازگشت قادر بابنه امیری بود و او مدت  
پنج سال و دو ماه امیری کرد و در بغداد وفات یافت **عماد**  
**دین الله عز الملوك** ابو کالنجا از مرزبانان بن سلطان الدوله چون  
سلطان الدوله نماز میان او و عمش جبرئیل الدوله ابو طاهر



فیروز خسرو منازعت افتاد قریب چهار ده سال کاری  
 استقامتی نداشت بعد از آن صلح کردند و از دار الخلافه  
 او را خلعت و لوازم فرمودند و در صفر سنه ثلث و اربعه  
 و در ایام او شبانکاره اسمعیل که از نژاد متوهر بود و کوشه  
 از اسباط اردشیر بابکان بود و پیش از اسلام صفره ندان  
 فارس بود و در شوکت ظهور اسلام کوفته بودند و بصفت  
 شتر بانان در دست اوزن مقام داشتند از ناشی فرات  
 والی اصفهان بکریخت و به دار ابن جرد رفتند و محمد بن یحیی  
 مهتر ایسان بود این نواحی بدست فرو گرفت و پنج نوبت زد  
 و کار دیلم محبط گشت و از ایسان نزاع نشاست کرده هنوز  
 آن کوره از فاس و لاد او دارند **الملك الرحیم ابو نصر خسرو**  
 این فیروز این غز الملوك بعد از پدر امیر بغداد بود و سلطان  
 طغرل بك با وی دم مصالحت و موافقت میزد تا او ایمن  
 گشت و نژاد او شد و اسیرش کرد و فرمود تا او را هلاک کردند  
**الملك ابو منصور فولاد ستون و الملك ابو سعید خسرو شاه**

اینها

اینها غز الملوك میان ایسان کرات محاربات و مصالحات رفت  
 و باغرام ابو سعید بغداد گشته شد و فارس بر منصور قرار  
 گرفت پس مادرش او را بران داشت تا صاحب عادل ابو منصور  
 بهرام بن ناصه را هلاک کرد فضل ابن الحسن که او را فضلویه  
 شبانکاره گویند اسفند سال و صاحب بود بر منصور غوغا کرد  
 و او را بگرفت و بقلعه باز داشت تا بر د و ملک دیلمه و فضلویه  
 در سنه ثمان و اربعین و اربعه فارس فرو گرفت و بهر کوشه  
 امیران شبانکاره مثل ابو سعید بن محمد و امیر و مسعودی  
 بکماست پس از ملک عراق بیارساند و میان او و شبانکاره  
 جنگ قائم گشت و بارسانان خراب گشت فضلویه بکریخت  
 و بخزم سلطان البرسلین و بوی التجا کرد و بارسانان زوی  
 بضمان بست و باز عاصی شد و بان قلعه نشست نظام الملک  
 او را احصار داد و اسیرش کرد و بقلعه اصطنح مجوس فرمود  
 و از آنجا که خواست بکریخت حاکم قلعه کاه شد و او را بکشت **الملك ابو علی**  
 که خسرو بن غز الملوك از اکابر دیلمه او ماند بود و از سلطان رضی



شد که نو بنده جان بجای می بوی دادند و هرگاه که بخدمت  
 سلطان سدی بجنب خود تن نشانیدی و ترجیبت کردی و در سه  
 سبع و ثمانین و اربعه و فاق یافت و تلك الايام نذاولها  
 بين الناس و ما يتعلق الی العالمون طائفه پنجم سلجوقیانند  
 مدت ملک ایشان قریب صد و شصت سال و عدد ایشان  
 چهارده نفر بدین موجب **السلطان دکن الدین ابوطالب طغرل بك**  
 محمد بن میکائیل بن سلجوق **السلطان عز الدین ابوشجاع البرک**  
 محمد بن جعفر بك بن میکائیل **السلطان مغز الدین ابو الفتح**  
 ملک شاه ابن البرک **السلطان دکن الدین ابوالمظفر**  
 کبارق ابن ملک شاه **السلطان غیاث الدین محمد بن ملک شاه**  
**السلطان مغز الدین ابوالمظفر بن ملک شاه السلطان مغز الدین**  
 ابوالقاسم محمود بن محمد **السلطان دکن الدین طغرل بن محمد السلطان**  
 غیاث الدین ابو الفتح مسعود بن محمد **السلطان مغز الدین ابو الفتح**  
 ملک شاه ابن محمود بن محمد **السلطان غیاث الدین ابوشجاع محمد**  
 ابن محمود **السلطان مغز الدین ابوالمظفر بن ملک شاه بن محمد بن مسعود**

السلطان

**السلطان دکن الدین ارسلون طغرل بن محمد السلطان مغز الدین**  
 لغزل بن ارسلون **السلطان دکن الدین ابوطالب طغرل بك**  
 محمد بن میکائیل بن سلجوق اول سلجوقیان و دومان سلجوقیانست  
 مقام او در همدان بود و در رمضان سنه خمس و خمسين  
 و اربعه و در ری وفات یافت مدت ملکش بیست و شش سال بود  
**السلطان عز الدین ابوشجاع البرک** محمد بن جعفر بك ابن  
 میکائیل مردی بغایت مهیب و تمام قد بوده است و بهانه  
 جهان تاختن کرد و با فضلیه بیارسان مد و بیارسان بستند  
 و باد و از ده هزار سوار و بقوی کسری بارمانیوس ملک روم  
 رسید و اوسى هزار سوار داشت بروی زد و هزینت کرد  
 و ارمانیوس اسیر گشت بدست غلام رومی که بغایت حقیر بود  
 چنانچه عارض بوقت عرض نام وی نمی نوشت و سعد الدوله  
 سکنه بغداد گفت بنویس باشد که او ملک روم را گیرد  
 بتقریر آنکه هر روز هزار دینار بدهد مافش و او و در آخر  
 عهد روی بماوراء النهر نهاد و حصار قلعه نرم بست و کونولدا



بیاوردند و با وی شخصی بود و سلطان از وی استفسار میکرد  
 و راست نمی گفت بفرمود تا سیاستش کند پس وی کار د  
 برکشید و اهلک سلطان کرد و غلامان قصد کردند تا او را بگیرند  
 بسبب عقایدی که بر تیر انداختن خود داشت ایشانرا منع کرد  
 و تیر خطا شد و آن مرد در رسید و سلطانرا از غم زد و بران  
 هزلت گشت و مدت مدتی دو اوده سال بود **السلطان مغزالدین**  
 ابو الفتح ملک شاه ابن البارسلی بختی موافق و روزگار مساعد  
 داشت و بیشتر ممالک عالم در تحت ولایت او بود چنانچه  
 گویند نظام الملک حسن که وزیر او پدرش بود در وقت مراجعت  
 سلطان از سمرقند و اسیر کردن خان اجره و مرغان جیحون باز ظایر  
 خواجه فرمود و مدت بیست سال بکار مران و جهان داری بسر برد  
 و از صنایع و عیسه که در عهدی بوده اند امام الحرمین ابوالمعالی  
 عبد الملک جوینی بود **السلطان رکن الدین** ابوالمظفر کیاوق ابن ملک شاه  
 ولی عهد پدر بود و میان او و برادرانش محمود و محمد کجاریات  
 رفت و محمود در زمان وی بابل و دکن گشت و محمد از سیسوی

پادشاه

پادشاه شد و در زمان که ایشان بخاصیت مشغول بودند  
 مراد بن یزید و گرفتند و حسن صناع و اعیان برکاست و عبد  
 الملک بن عطاس و اباصفهان فرستاد و خلق بسیار همراه کرد  
 و با تکی چند بسا در اصفهان رفت و حامیانرا بفریفت  
 و قلعه فرو گرفت و مدت مدتی او دو اوده سال بود **سلطان**  
**غیاث الدین** ابو شجاع محمد بن ملک شاه چون کیاوق در گذشت  
 سلطنت بروی مقرز گشت و اهلک بغداد کرد و بجزم مقاتله  
 ایاز و صدق که از موالی پدرش بودند و از طریق مطاوعت  
 انحراف می نمودند و عاصی شدند و میان ایشان مصافقات سخت  
 رفت و از بالای لشکرگاه ایاز و خانه مشعل بسجک از روی  
 پیداشد و از هول آن بگریختند و ایاز اسیر گشت و صدق در زند  
 گشته شد و چون از آنجا مراجعت کرد در حصار شاه نشست  
 تا عبد الملک بن عطاس و افراد او در و در تمامت اصفهان بردانند  
 انگاه او را هزلت کرد و مدت مدتی او سیزده سال بود **سلطان**  
**مغزالدین** ابو کارک سجری بن ملک شاه مدت بیست سال در ایام



برادران پادشاه خراسان بود و بعد از وفات محمد همد سال  
 سلطنت کرد و در خراسان اقامت ساخت و معیت الدین ابوالقاسم  
 محمود بن محمد بروی خروج کرد و منتهزم گشت و بعد از آن باز بخز قش  
 آمد و از آن عذر خواست و سلطان نیابت خویش در عراق بوی  
 داد و در ایام او غزان از جیحون بگذشت و حشم سلطان  
 از ایشان در زحمت بود و سلطان چند نوبت فرمود تا باز گردند  
 و ایشان ملتزم خراسان می گشتند و سلطان امان میداد  
 با خراسان و سلطان ابرار داشتند تا روی بایشان آورد  
 و غزان زنان و اطفال در پیش کردند و قرض کنان در پیش  
 انداختند و تفریر کردند که از هر خانه منی نقره بدهند سلطان خواست که  
 باز گردد و ملوک عجم نیک است غزان چون نا امید باز گشتند  
 جانرا بکوشیدند و سلطان را اسیر کردند و روی بخراسان و کرمان  
 نهادند و شهرها غارت کردند و خلق بسیار سرهید کردند و مثل  
 محمد بن یحیی که تلمیذ امام غزالی که افضل عالم بود بشکین می گشتند  
 و چون بدریغ رسیدند جمعی از ممالیک سلطان که با غزان

ص

در آمیخته بودند موکلون سلطان را بفریقند و دوزی سلطان  
 بر سبیل شکار بر لب جیحون می ناخستند بجز ترند و سپیدند  
 در کشتی نشستند و باز گزشتند و قلعوه ترند و قش و بخاک  
 در گذشت اند و غزان بحد و فارس و کرمان آمدند و ملک  
 شبانکاره بر ایشان کین بود و ایشان را حالی دریافت و هلاک  
 کرد **سلطان معیت الدین** ابوالقاسم محمود بن محمد چهار سال در  
 عراق نائب سلطان سجز بود و در گذشت **سلطان دکن الدین**  
 ابوطالب طغرل بن محمد قانعقام پدر بود و در نیابت غم سه سال  
**سلطان غیاث الدین** ابوالفتح مسعود بن محمد بعد از برادر هفتم  
 سال سلطنت عراق کرد و در ایام او وقایع بسیار بود و غز  
 سلطان سجز خروج کردند و میان او و برادر افسی محاربات  
 رفت و موالی و نواب ایشان در هر جایی دم استقلال زدند  
 مثل انابک آل دکن در اذربایجان و اتابک دیوان در عراق  
 و سلغریان بر ملک شاه برادر زاده وی خروج کردند و عراق  
**سلطان معیت الدین** ابوالفتح ملک شاه ابن محمود بن محمد مسعود



ابن ملکشاه و برادرش محمد با اتابک بوذایه و تاج الدین وزیر  
 بهارستان فرستاده بود چون سلطان بغداد بود بوذایه بسیار  
 باصفهان وارد و محمد را بر تخت نشاند و پنج نوبت پادشاهی  
 زد و سلطان اهنک ایشان کرد و بوذایه بدین وی شد بالشر  
 کران و کشته گشت و سلطان داده گاه باز بهارستان آمدند  
 و سلفریان خروج کردند از ایشان بگریختند چون عیش نمایند باز  
 حای وی نشست و التفات بامیران نمی کرد بعد از چهار ماه  
 امیران متفق شدند بغیاقتش بردند و موکل بروی گذاشتند  
**سلطان غیاث الدین** ابوشجاع محمد بن محمود چون برادرش مجوس  
 کردند او از خورستان بیامد و به پادشاهی نشست و ملکشاه  
 او را از شهر همدان بکوسک فرستاد و از آنجا بیکه بگریخت و بخورشه  
 رفت و آنجا می بود تا محمد وفات یافت و سلیمان شاه بر تخت  
 نشست بروی خروج کرد و به اصفهان آمد و آنجا فرود رفت  
 مدت پادشاهی محمد هفت سال بود **سلطان معز الدین** ابوالخیر  
 سلیمان شاه بن محمد بن محمود چون محمد درگذشت امر چند روز

مسودت کردند و بروی اتفاق افتاد و کس فرستادند تا او را  
 از موصل بیاوردند و بر تخت نشست و استمالت اتابک  
 آل دکن ارسال کرد و بپادشاهی او بود و بی عهده و همه روزه بعشرف  
 مشغول گشت و از مردمان نفوذ گشته بود پس از شش ماه  
 او را بگریختند و بقلعه علی الدوله فرستادند و ارسال را از  
 او را بجان بگذاشتند و بر تخت نشست **سلطان رکن الدین** طغرل  
 طغرل بن محمد یازده سال و هفت ماه پادشاهی کرد و در  
 همدان وفات یافت **سلطان معین الدین** طغرل بن ارسال  
 کودت بود پدرش درگذشت و نوبت سلطنت بروی رسید  
 و اتابک محمد بن الدکن حاکم کل بود و عهدی که امور در قبضه تصرف  
 وی بود و حاکم ملک و مرتب دولت و چون وفات یافت  
 اساس کار سلطنت منهدم گشت و عقد مملکت گسسته شد  
 و امر اختناق شدند و بهم برآمدند و برادرش اتابک قزل ارسلان  
 بن الدکن بعراق آمد و بر تخت نشست و پنج نوبت سلطنت وقت  
 زد بعد از چند روز در شبی از سبها بر دست چند فدائی کشته شد



وسطان طغرل از حشم اتابك در پنج بود و از برای دفع ايسان  
مكاتبات بياچ بسطان خوارزمشاه مي نوشت و استمداد  
واستعانت ميخواست درين ميان لسكري ابنوع بر دري فرود  
آمدند و سلطان با چند كس معرود روی با ايسان نهاد و خود را  
در ميان ايسان انداخت و طمع از سر گرفت و نام و نسب خود  
ميخواند و جنگ ميگرد تا پيرامن او فرو گرفتند و او را بزاری  
بگستند و ملك ال سلجوق درين ديار سپري شد اما سلطنت  
دوم هنوز بر ايسان مقرر است و اين زمان در تصرف بنيركان  
سلطان علاء الدين قبله ارسال بن سليمانست **طائفه ششم**  
**سلغريان** اند و عدد ايسان يارده نفر مدت ملك ايسان  
تا تاريخ ابي تاليف اين كتاب صد و سي و يكسان باشد و هذا اسماءهم  
**اتابك مظفر الدين** سنقر ابن دودو **اتابك مظفر الدين** تكله  
بن زكي **اتابك مظفر الدين** طغرل بن سنقر **اتابك مظفر الدين**  
سعد بن زكي **اتابك مظفر الدين** ابوبكر ابن سعد **اتابك مظفر**  
**الدين** سعد بن ابوبكر **اتابك مظفر الدين** محمد بن سعد **اتابك**

مظفر

**مظفر الدين محمد شاه** بن سلغور بن سعد بن زكي **اتابك مظفر الدين**  
**سلجوق شاه** بن سلغور شاه بن سعد بن زكي **اتابك معظمه**  
**ابن بنت** سعد بن زكي **اتابك مظفر الدين** سنقر ابن دودو  
دانستن بايد كه بارس از اخرا تا ام ديالمة تا اول روزگار  
سلغريان قرب هشتاد سال در تصرف آل سلجوق بود و در سنده  
تلك و خمسين و اربعه سال سلطان البارسين ببارس آمد  
و بستند و بزاريه بجا است تا سنده تلك و اربعين و هشتاد  
سلغريان خروج كردند و اين ممالك ايسان را مقرر كرد اينند  
و دين سال از جهت ايسان هفت تن حكم كردند فضلويه  
و شبانكاره كه البارسين را بارس و در داروي بارس بزمان  
بستند ركن الدوله غماركن **اتابك جلال الدين** حالي سقاكه  
استيصال شبانكاره و فتح ايسان وى كرد **اتابك قراجه**  
مدرسه در ميان شهر سيرا از ساخته است و بر در همدان  
گشته شد **اتابك منكور بن** چون قراجه گشته شد وى بسيرا  
آمد و بجوار مزار ام كلثوم مدرسه ساخت و مرقد او بخايمه است



و ابو نصر لالا که مدرسه لالا کرده است با وی بوده و در باط لالا که  
براه عراقت هم وی ساخته و این نصر با اتابک منکوبرس بود  
و اتابک بورایه بعد از منکوبرس یادش از دکان بستر سیر از آمد  
و چنانچه یاد کردیم بر در صفاها کشته شد و در نزد خاتون  
در سیر از مدرسه ساخته و آنچه از اعضا او دریافت  
با بخا نقل کرد و تولیت مدرسه بقاضی حنفی داد بعد از آن روزی  
برنجید و باز ستد و قاضی شافعی داد ملک شاه سلطان محمد  
از سلجوقیان چون بوذایه کشته شد بیارین مراجعت کرد و یکسال  
وی در بیارین حکم کرد پس بسعایت جمعی از بزرگان اتابک مظفر  
الدین سنقر این مودود السلفی بروی غروب کرد و ملک شاه  
منهزم گشت و بیارین بسنقر ماند و سیزده سال یادشائی کرد  
و در سیر از دباط و مسجد ساخته و مناره رفیع ساخت و درین  
مسجد بخدم قاضی فخر الدین علی بن علی المرعی داد و او این  
فضیه را در اول کتاب خود موضع ایراد کرده است و وزیرین  
تابع الدین بود که وزارت سلطان مسعود بن محمد کرده است و وقت

خروج

خروج او از جهنم ملک شاه حاکم بود و در سیر از مدرسه و دباط  
و مناره ساخته است **اتابک مظفر الدین زنکی** این مودود چون  
برادرش دد گشت او غایب بود و سوهو خواهرش سابق که دباط  
سابقی در بیضا ساخته و الب اسلوان که از اقارب ایشان بود  
در مملکت طمع کرد چون زنکی باز گشت عرب میان ایشان قائم گشت  
زنکی ظفر یافت و ایشان را هلاک کرد و مدت چهارده سال  
در یادشائی ماند و چنین گویند که دباط شیخ کبیر ابو عبدالله  
الخفیف قدس الله روحه را وی محقری بود از اعمارت کرد  
و در آن افزود و بران وقفها کرد و اتابک ابو بکر انرا از نو  
بنیادی نهاد و عمارت رفیع و اضافتی تمام کرد و بسیار دیگر  
بر اوقاف آن منظم گردانید و در آن اواخر بالتمام شیخ السوخی  
معین الدین کسکی قدس الله روحه بفرمود تا نماز جمعه در آن  
اقامت کردند **اتابک مظفر الدین تحفه بن زنکی** ولی عهد پدرش  
بود و بغایت عدل و سیرت نیکو داشت و مدت بیست سال  
یادشائی کرد و از آنرا او خان بازار گانست که در قریب مسجد



سنقرست و خواهر امین الدین کازرونی که حاتم وقت و صاحب  
کرامات بود و زیوی بود و در قریب جامع عتیق شیراز مدرسه  
و رباطی ساخته است **اتابک مظفر الدین طغرل بن سنقر**  
پادشاهی مدبر هنرمند هنر پرور بود اما تائیدی نداشت و دو  
شده فوت بر اتابک تکه خروج کرد و از عراق لشکر آورد و هنر  
چند ماه پادشاهی کرد و باغرام درین شهر جنگ کردند و پسر  
کنت و در قلعه اصفی مجوس کردند و میل کشیدند **اتابک مظفر**  
الدین ابوشجاع سعد بن زنگی بعد از تکه پادشاهی بروی مقر  
کسته و اندر سخاوت و شجاعت یگانه بود و کرمان بست  
و به برادرزاده خود عماد الدین محمد داد پس وی بر عم عاصی  
شد و رضی زوزنی قصد وی کرد از و باز بستند و اتابک  
سعد همواره هوای عراق کردی و اصفهان و اکثر بلاد عراق  
بستد و صنایع و اکابر آنجا بسیراز در آورد و در سنه  
اربع و عشر و ستمائ سلطان محمد بن تکی بعراق آمد بال لشکر محمد  
و اتابک سعد با قدر هزار سوار بروی زد و بسیاری از لشکر

سلطان

سلطان هلاک کرد و باغرام اسب خطا کرد و بدان سبب پسر  
کنت و دلادوری و بزرگواری او سلطان را مانع آمد از کشتن  
و مدتی او را باز داشت و بعد از آن دخترش ملکه خاتون از برای  
سلطان جلال الدین پسر سلطان محمد کنت بخاست و اتابک برادر  
و پسرینو فرستاد زنگی نام و اتابک را خلعت داد و باز  
بپارس فرستاد چون وی پیامدارا و اکابر تا پسرش ابو بکر  
اتفاق کرده بودند و بال لشکر بر ربه بدر آمدند و جنگ بسیار  
میان پدر و پسر قائم گشت چون امر از دور سوکت و شجاعت  
پدرش بدیدند جمله برگشتند و اتابک ابو بکر را دستگیری کردند  
و بقلعه فرستاد هفت سال و از و زرا او دکن الدین صلاح  
کرمانی بود و عمید الدین ابو نصر فرزی و از ائمه اتابک سعد  
مسجد جامع جدید است که عالیه و ضعیف تر از آن بنادر شیراز  
نیت و رباط کرک بر سر راه عراق ساخته و وقفهای  
بسیار بر کزنیک کرده و سود شیراز خراب بوده و سوری  
از نو کشید و مدت ملک او بیست و نه سال بود چون او در



نزع بود اتابك ابو بكر را بیاوردند و در حالی که او برسد سعد  
 در گذشت و اتابك ابو بكر بر تخت نشست و امر آنکه با او متفق  
 بودند بعضی که بوقت جنگ برگشتند بگریختند **اتابك مظفر الدین**  
**ابو بكر ابن سعد بن زنگی** پادشاه بود جهان را در شریع پروردند و  
 مؤید بتایید نیردن موفق بتوفیق و بآغاز اخبار عدل او در قضای  
 مسأله عالم متواتر شد و آثار فضل او در اطراف مغارب  
 منظرها گشت و جلال قدر او همگنان را مقدر و بناهت ذکرو  
 جهانیا را مقرر یارس که اذد و بیست سال باز خراب گشته بود بسبب  
 محاربات سبانه کاره بال بوم دیلمی و سلجوق و قدوم کلیم و غیاث  
 الدین سلطان در ایام اتابك سعد چون عروس و بیمن دولت حسن  
 معدلت او را بسته شد و از اقالیم زمین کاه و افاضل را  
 اعرام عربی بسته داشتند و بسیاری از جزائر و سواحل  
 چون بحرین و قطیف و قیس و اندراوی بکسود و در بعضی  
 از بلاد هند بنام بزرگ کسی خطبه کردند و هر مدرسه مساجد که  
 در شیراز خراب گشته بود یا اربطه معمر گردانید و رباط

ممدوح حضرت شیخ سعدی

شیخ

شیخ کبیر ابو عبد الله خفیف عمارتی بنیکو کرد و دار الشفاء بنیکو <sup>60</sup>  
 در شیراز بساخت و بسیا و رباط و بقعه ها خیر و اطراف بنا  
 کرد مثل رباط مظفری بیضا و رباط مظفری ابرقوی و رباط  
 مظفری سریند و رباط مظفری حاکم بر سر راه سواحل است  
 و در شهر سقای مظفری و بازارها و خانه ها بنا کرد و به  
 موافقت او جمله اعیان مملکت و ارکان دولت بقعه ها ساختند  
 و دوام برداشت سخت بزرگوار که قطب مملکت و مدار سلطنت  
 او بودند یکی فخر الدین ابو بكر و دیگری مقرب الدین معصوم و آثار  
 و محامد ایشان مشهور است و مشاهد و موقوفات و خیرات که  
 در یارس کرده اند احوال ایشان را ساز است و حسن صنیع  
 و مساعی ایشان در اقامت شریع و اعداء دین جهانیا را  
 معلوم و مدت ملک اتابك ابو بكر را خداوند برهانه سی سال بود  
**اتابك مظفر الدین سعد بن ابی بكر** چون پدرش وفات یافت  
 او در شهر طبرستان بجز بود و از خدمت هر کو خان باز گشت  
 و بعد از دوازده روز که خطبه بنام وی مزین و معرک گشته گذشت



و به شیراز آوردند و قریب در دولت پسرش اتابک محمد مدبر  
 عالی ساخت و انجا مدفونست **اتابک مظفرالدین محمد بن سعد**  
 چون پدرش وفات یافت او کودک بود و مادرش بی ترکان  
 بسبیل نیابت پادشاهی میکرد و بعد از دو سال و هفت ماه  
 کلبرن عمرش ناسکفته فرو ریخت **اتابک مظفرالدین محمد شاه**  
**ابن سلف شاه بن سعد بن ذکی** چون اتابک محمد بن سعد در  
 گذشت لشکر بروی جمع شدند و بقریب یک هفته که جمع شده  
 بودند در خانه عزوج کرد و مدت هشت ماه پادشاهی کرد  
 سب و دروز بعیش و طرب مستغول بود و از کار محال غافل  
 بعد از آن امرایی بی ترکان مادر اتابک محمد بن سعد اتفاق کردند  
 و در روز جمعه و هم ماه رمضان سنه احدى و ستین  
 و ستمانه در خانه اتابک دستگیر کردند و چون برادرش  
 از قلعه بگریخت باید او را بخدمت هر کوخان فرستاد و دشمنان  
 قصد کردند و هلاک کردند **اتابک سلجوق شاه بن سلف شاه**  
 مردی بغایت نیکو صورت بود و مادرش از نژاد سلاطین آل

سلجوق بود و از محمد شاه بزرگتر بود چون اتابک محمد بن سعد  
 پادشاه بود وی در قلعه مجوس بود در آن نزدیکی محمد شاه  
 اسیر گشت وی از قلعه اصطخر بگریخت و بروی جمعی از حشم  
 گرد آمدن بودند و بدین سبب محمد شاه را بازداشتن متسر  
 نشد و در ماه رمضان به شیراز آمد و بر تخت نشست  
 و مدت پنج ماه پادشاهی کرد چون طالعی زیاده نداشت  
 شخصکان مغول که در شهر شیرازی بودند هلاک کردند  
 و بی ترکان را هلاک کردند و خونهای ناحق ریخت بعد از آن  
 لشکر مغول و ملوک اطراف بکلم هر کوخان بجنب وی  
 آمدند و او بر لشکر خود اعتمادی نداشت بگریخت و ببرد  
 مسیرم ها میکردید عاقبت در کارزون توقف ساخت  
 پس بجای او باملوک اطراف بشیرز آمدند و شیراز را آسیمی  
 نرسانید و کار سازی کردند و از بی او بکارزون رفتند  
 و لشکر از جنب گاه سلجوق شاه را هلاک کردند و بگریختند  
 و با او چند سوار معدود بایستادند و محاربت تمام کردند



و ملک لاج و ملکی از کرمان و عذر الدوله برادر بی ترکان  
و ملک یزد و هرات گشتند و بعد از آن سلجوق شاه بمسجد  
کارزون رفت و لشکر از بیوی بردند و در مسجد حصار  
کردند و جنگ میکردند و خلق بسیار در کارزون قتل آمدند  
و باغرام اسیر شد و در نوید جان او را هرات کردند و از وی  
دختری مانده است و ملک شبانکاره داست و اتابک ایس  
و خواهری در قلعه مجوس بودند سلجوق شاه همچنان قلع بر ویست  
و کوتوال سو کند خورده بود که تا سلجوق شاه اجازت ندهد  
بهیچکسی چون او اجازت داد از قلعه بریز آوردند و به  
پادشاهی رساندند **اتابک معظمه ایشی نبت سعد بن ذکی**  
در سنه اثین و ستین و ستمائ نوبت پادشاهی یافت  
و ریایات شاهنشاهی برافراشت و در شهر سنه سبع  
و ثمانین در ازربایجان از دافنا بداد بقات حاکم کرد و مدفن  
در شهر تبریز است و امروز از تراد اتابک ذکی این ملکه  
و خواهری و دختر اتابک سلجوق شاه و ملک معظمه جلالتین

از قان بن ملک خان بن محمد بن ذید بن ذکی طول الله اعارهم  
ماندند **طائفه هفتم خوارزمیان** و ایشانرا خوارزمشاهی  
گویند عدد ایشان هشت نفر و مدت ملک ایشان قریب صد  
و بیست و شش سال و هذا اسمائهم **خوارزمشاه** بن محمد بن  
انوشته **خوارزمشاه** اتترین محمد رسولی این **نصر شاه**  
این ارسلان علاء الدین تکتک بن ارسلان **سلطان محمد** بن تکی  
ارسلان سلطان جلال الدین محمد **سلطان غیاث الدین محمد** خوارزمشاه  
این محمد بن انوشته بن انوشته بن ذکریا بن سلجوق بود  
و چون سلطان برکیارق پادشاهی خراسان با میر حبیبی التماس  
تفویض کرد او محمد بن انوشته را بخوارزم فرستاد و او را  
خوارزمشاه ازین خوانند این حال در سنه تسعین و اربعه  
بود و او عدل و راستی و مرحمت پیش گرفت و علما و صلحا را تعظیم  
و ترجیب کردی و در بار و همکنان احسان و شفقت فرمودی  
لاجرم پادشاهی آن صوب روی و اولاد سالها مقرر ماند  
**خوارزمشاه بن محمد** سالها بعد از پدر پادشاهی کرد و هیچ قدر



از حبادۀ و اتباع سیرت پدر را خراف نمود و در سنه احدى  
و خمسين و غسمائه رحلت کرد **خوارزمشاه ارسلان** ارسلان  
چون پدرش وفات یافت او حکم و رایت تمام مملکت در دست  
گرفت و بسوی خراسان و ماوراءالنهر در تصرف در آورد  
و بسبب ضعف سلاجقیان او را استیلا بر تمام ظاهر گشت  
و در سنه ثمان و ستين و غسمائه وفات یافت **خوارزمشاه**  
**سلطان شاه** او که هیکل از عدل الدین بود اما کار با وی متفق  
بودند او را بر تخت نداشتند و عدل الدین بر وی خروج کرد  
و سلطان شاه بگریخت و بغزنه رفت و سلطان غیاث الدین  
ابوالفتح غوری او را مرد نکرد و چون از وی نومید گشت  
بخطا رفت و از مملکت آن طرف لشکر بستد و بخوارزم  
مراجعت کرد و بنزدیک شهر فرو داد عدل الدین همچون ایشان  
بگشود و بنزدیک شد که حمله غرق شوند پس گاهی یافتند و بگریختند  
و بنزدیک خود شدند و از آنجا باز مراجعت کردند و عدل الدین  
بگریخت و پادشاهی را مسلم ماند تا سال رمضان سنه ثمانين

و غسمائه

و غسمائه وفات یافت **خوارزمشاه عدل الدین** تکی بعد از  
وفات برادر مملک بر او قرار گرفت و دولت السلجوق درین دیار  
با انجام رسید و کار او ارتفاع یافت و تمامت مدن خراسان  
مستخلص شد **السلطان محمد بن تکی** دولت این دو دمان در  
ایام او بذروه اعلی رسید و کوکب طالع او بجانب ارتفاع پیوست  
بدرد ماوراءالنهر مستخر کرد و بجانب اذربایجان و عراق و حوالی  
بغداد نهضت کرد و هیچ افزین با وی صریق مقاومت ننمود  
و جز مصالحت و مطاوعت با او صواب ندید پس چون  
مراجعت کرد اقباب دولتی اهند غروب کرد و لشکر مغول  
از جانب شرق خروج و میان ایشان چند نوبت ملاقات و محاربت  
رفت و باغرا لاف سلطان منهرزم شد و باز اذربایجان رفت  
و آنجا وفات یافت **السلطان جلال الدین محمد** حیدر لشکر  
خوارزم میان منهرزم و متفرق شدند جلال الدین محمد بجانب  
هند رفت و لشکر مغول نیز گاهی حال معلوم نداشتند و از  
سپاه وی لشکر طرفین کار بر همکنان سورین شد مراجعت کردند



پس چون سلطان حسن الدین وقوف یافت که مغول مراجعت کردند  
 باز گشت و بپادشاه و اتابک سعد بن ذکی برید و از آنجا  
 بغداد رفت و قاضی بهاء الدین کارزونی و عزالدین عزیزیان  
 و جمعی از پیش برسانت رفتند و نصایح حاصل کرده پس  
 روی با خطر نهاده و مدت چهار ماه آنجا محاصره داد بعد از آن  
 بکشت و قتل با فراط بگرد و از آنجا عریضه از ربا بجان کرد  
 و اتابک محمد بن ایلدک از او بگریخت و پناه در شهر تبریز  
 اقامت کرد و مدتی آنجا بماند بود پس متوجه کربل شد  
 و شهر تفلیس و چند شهر دیگر از آن حدود بکشت و باغرا لام  
 بموغان رفت و از مغول به خبر یافت و بعضی از لشکریان  
 گشت ناگاه لشکر مغول پیداشد و اتباع و اعوان او جمعه  
 متفرق شدند و نیز بگریخت و گاهی کار او تحقیق معلوم گشت  
 جماعتی گویند که با چند تن در راه موصل میرفت اگر او را  
 نشناختند و در لباس و زینت ایشان طمع کردند و ایشانرا  
 بقتل آوردند و زن او و ملکه خاتون بجانب شام افتاد و اتابک

ابوبکر

ابوبکر فرستاد و او را با سیراز آوردند **سلطان غیاث الدین**  
**محمد** او بعد از واقعه بدر بسیراز آمد و غارت کرد و از آنجا  
 بکرمان رفت چنین گویند که براق حاجب که اول سر طین کرمان  
 است و از بنی ملوک ماوراءالنهر است او داهلک کرد  
**طائفه هشتم مغول** مقدم و مقتدای ایشان **جنکیز خان**  
 بوده است و خروج باخوار از میان و در سنده سبع عشر و ستائیم  
 کرد و او و اولادش اکثر بلاد خطا و ترک و تمامت ایران زمین  
 بکشتند و ممالک و ملوک مستخر کردند و از اولاد او که  
 در ایران حکم کردند و ممالک کسودند **هر کو خان** و پسر او  
**ابا خان** بود و این هر کو خان مردی دلیر و صاحب دای  
 بود و تمامت ممالک عراق و عراقین و بغداد مستخر کرد  
 و خلیفه مستعصم بالله بردست او داهلک گشت و در سنده  
 عمان و خمیس و ستائیم وفات یافت **ابا خان** پادشاهی  
 نیکو بود و حکم او در ایران زمین و بلاد روم و عراق و تمامت  
 ممالک نافذ گشت و بعد از وفات بیلی تمام داشت و در

خروج جنکیز خان  
 ۱۱۷



بارۀ مسلمانان عنایت شامل و مدار ملک او بر امیر کبیر غیاث  
اقابود و بتخصیص یارس و بغداد باو تعلق داشت و سیرتی  
سندین و سفتت و معذرت هر چه تمامتر داشت و بر زبان  
هکنان شکر و مدح او جاریست و در تأسیس قولعد هنرات  
و رعایت اسلام و مسلمانان و تفقد احوال فضل و جیب  
و تعظیم علما قصب السبق از متقدمان و مشاخر آن د بوده بود  
و بعد از او **سلطان احمد** که برادر او بود قریب دو سال پادشائی  
کرد و وفات یافت و بعد از او ابن الاغ **ارغون قاسر باغا**  
پادشائی ایران و توران کرد چند سال و این ساعت چون  
وفات یافت پادشاهی ایران و توران چنانچه زان ابا  
واجداد و پادشاهان ماضی و بوده بر پادشاه جهان  
**کینجا تو خلد الله** ملکه مقرر و مفوض است ان شاء الله از بخت و تخت  
ممنوع و بر خوردار باشد و باری تعالی او را هدایت  
و توفیق دهد و امروز اهل اسلام را در گاه او  
مفیدی معین است و فقه الله ما تشید

دعای

دعایم جلاله و عید مظنه ظلاله بخت  
النبی محمد واله آمین و الحمد لله رب  
العالمین آمین تم  
حزده المسکین نوری امین کاینوی غفر الله له  
ولوالدیه آمین تم آمین  
تم در جمیع احوال  
۲۸